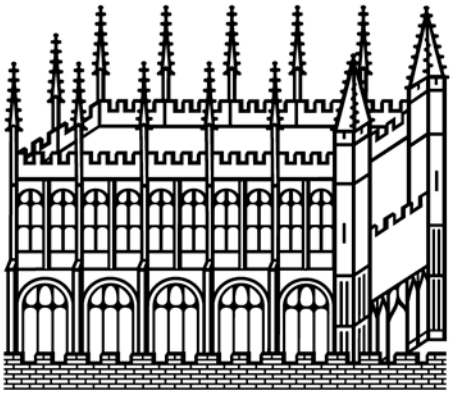

Bodleian Libraries

UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks

This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.

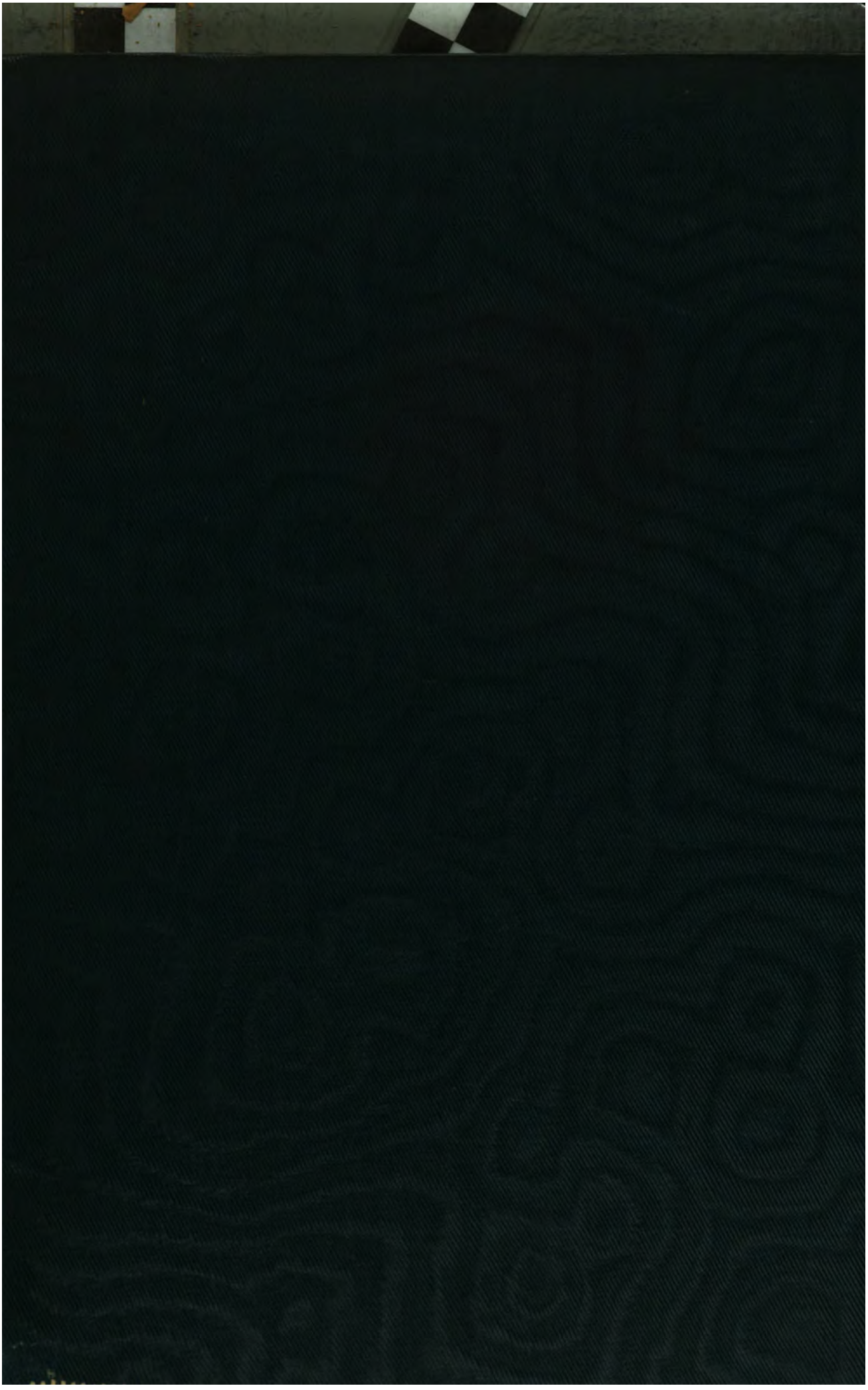

دیگر هر جا که الف فاعل در جمع میان دو واو یا میان دو یا افتد و بعد آن الف دو حرف باشد واو و یا را همزه بدل کنند چون اول و اوائل و خیر و خیائر که در اصل اواول و خیایر بود بدانکه قوانین هر جنس از اجناس مذکوره بسیار ست اما درین کتاب مختصر زیاده نتوان نوشت تا که عبارت کتاب دراز نگردد فقط

خاتمة الطبع

پس از محمدت جناب کبریا و نعت سرور انبیا و آل از کیا و اصحاب اصفیا بر رای رزین ارباب خبرت و ذکا مستور مباد که کتاب درسی در علم صرف مفید طلاب نافع هر مبتدی و منتهی مسمی به دستور المبتدی تصنیف تحریر المدقق عالم المحقق لوذعی بینظیر مولوی محمد صفی بن مولوی محمد نصیر طاب ثراهما واقع ماه اگست ۱۸۸۳ع مطابق ماه شوال ۱۳۰۰ھ بار دوم در شهر کانپور تصحیح تمام و عرقریزی بالا کلام صحاف مطبع ماه آسمان مجد و برتری خورشید گردون قدردانی و هنر پرور جسم جود و روح کرم رئیس الاعاظم مرد ک دیده فتوت و جوانمردی جوهر تیغ مروت و کرم گستری مصباح کاشانه دولت و اقبال انور جناب منشی نولکشور صاحب ادام الله فیوضهم طبع گردید

OXFORD

دستور المبتدی

وشوکة جمع شائک یعنی درخت خاردار ۱۲ واستروح واستشنه شد ۱۲ واستلوح واستصوب صواب آمد ۱۲
واستحوذ غلبه کرد ۱۲ وتجحجت علیه چرک گرفته چشم او ۱۲ وضب البلد بسیار شد سوسمار در بلد ۱۲ وقطط الشعر سخت شد مرغول شد موی ۱۲
وآکل السقاء ومانند آن اما چند قوانین متفرق دیگر است تغیر شد بوی مشک ۱۲
که بدان حاجت باشد نیز یاد کنیم یکی آنکه هر الف که ماقبل
او ضم بود واو شود بشرط آنکه زائده باشد چون ضورب
ماضی مجهول ضارب وضویرب تصغیر ضارب ودر نیبت تصغیر ناب
الف واو نگشت باآنکه ماقبل مضموم ست زیراکه الف اصلی ست
زائده نیست بدل ست ازیاو کلمه را در تصغیر بسوی اصل رد کنند
واگر مکسور باشد یا شود چون محراب ومحاریب ومفتاح و
مفاتیح وهمچنین واو ساکن که ماقبل وے مکسور گردد یا شود چون
عصفور وعصافیر دیگر هر مده که در واحد سوم جا باشد وزائد کنجشک ۱۲
بود ودر جمع بعد الف فعائل افتد همزه گردد چون صحیفه وصحائف
وعجوزة وعجائز ورسالة ورسائل ودر معایش ومقاوم همزه نگشت
از انکه یا در معیشة والف در مقام زائده نیست بلکه اصلی ست وابدال
یا همزه در مصائب باوجود آنکه یا در مصیبة اصلی ست شاذ ست

۵۱ صاحب قاموس استلوح بمعنی نمد سے آرد ودر استلوح واو از آنکه مکسور ماقبل ست یا شده ۱۲

۵۲ در بسیور تغییر از آنکه مثال این الفبا شش ست بلکه چهار است قلب آنها بواو ابدال جماعت گفته اند از بسیور غلط ست ۱۲ مولوی انور علی سلمه الله تعالی

سوال واو در اضربن و یا و در اضربن چرا حذف کردند با آنکه اجتماع ساکنین
علی حده است جواب شرط اجتماع ساکنین علی حده آنست که هر دو ساکن در یک
کلمه باشد و حرف مدغم در اضربن و اضربن در کلمه دیگر است سوال پس باید که
الف در اضربان و اضربنان نیز حذف میکردند زیرا که شرط اجتماع ساکنین علی حده
فوت ست از جهت آنکه حرف مدغم در کلمه دیگر ست پس الف را چرا سلامت
داشتند جواب اگر الف در اضربان حذف میکردند التباس تثنی بمفرد آمدی
و اگر در اضربنان الف حذف میکردند سه نون جمع شدی پس اجتماع
ساکنین اینجا بصورت معفوست بخلاف حذف واو در اضربن و حذف
یا در اضربن که موجب التباس نیست پس حذف در ایشان واجب شد انیمه که
گفتم بیان قوانین تعلیل معتل و مضاعف و مهموز بود فاما قوانین تعلیلات اجناس
باقی از لفیف مفروق و مقرون و مثال و مضاعف و جزآن از اجناس مرکب
همبرین قوانین که یاد کردیم مبنی ست چون تامل کرده شود و حکم مضاعف رباعی
همچو حکم صحیح ست در وے تعلیل و تغییر نشود چون دَحْرَجَ و مُدَحْرَجٌ و مُتَدَحْرِجٌ بدانکه کلماتی چند را
از معتل و مضاعف بر اصل داشته اند با وجود موجبات اعلال و ادغام تا
بر اصل کلمات دیگر دلیل باشد چون قَوَدَ و غَيَبَ و عَيَنَ و صَيَدَ و خَوَنَ و حَوِكَ

۵ از انکه واو و یای قبم اگر نزد الفصل بما قبل خود دارد الف الجمع و المقدر علیه ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳ ۱۵۵۴ ۱۵۵۵ ۱۵۵۶ ۱۵۵۷ ۱۵۵۸ ۱۵۵۹ ۱۵۶۰ ۱۵۶۱ ۱۵۶۲ ۱۵۶۳ ۱۵۶۴ ۱۵۶۵ ۱۵۶۶ ۱۵۶۷ ۱۵۶۸ ۱۵۶۹ ۱۵۷۰ ۱۵۷۱ ۱۵۷۲ ۱۵۷۳ ۱۵۷۴ ۱۵۷۵ ۱۵۷۶ ۱۵۷۷ ۱۵۷۸ ۱۵۷۹ ۱۵۸۰ ۱۵۸۱ ۱۵۸۲ ۱۵۸۳ ۱۵۸۴ ۱۵۸۵ ۱۵۸۶ ۱۵۸۷ ۱۵۸۸ ۱۵۸۹ ۱۵۹۰ ۱۵۹۱ ۱۵۹۲ ۱۵۹۳ ۱۵۹۴ ۱۵۹۵ ۱۵۹۶ ۱۵۹۷ ۱۵۹۸ ۱۵۹۹ ۱۶۰۰ ۱۶۰۱ ۱۶۰۲ ۱۶۰۳ ۱۶۰۴ ۱۶۰۵ ۱۶۰۶ ۱۶۰۷ ۱۶۰۸ ۱۶۰۹ ۱۶۱۰ ۱۶۱۱ ۱۶۱۲ ۱۶۱۳ ۱۶۱۴ ۱۶۱۵ ۱۶۱۶ ۱۶۱۷ ۱۶۱۸ ۱۶۱۹ ۱۶۲۰ ۱۶۲۱ ۱۶۲۲ ۱۶۲۳ ۱۶۲۴ ۱۶۲۵ ۱۶۲۶ ۱۶۲۷ ۱۶۲۸ ۱۶۲۹ ۱۶۳۰ ۱۶۳۱ ۱۶۳۲ ۱۶۳۳ ۱۶۳۴ ۱۶۳۵ ۱۶۳۶ ۱۶۳۷ ۱۶۳۸ ۱۶۳۹ ۱۶۴۰ ۱۶۴۱ ۱۶۴۲ ۱۶۴۳ ۱۶۴۴ ۱۶۴۵ ۱۶۴۶ ۱۶۴۷ ۱۶۴۸ ۱۶۴۹ ۱۶۵۰ ۱۶۵۱ ۱۶۵۲ ۱۶۵۳ ۱۶۵۴ ۱۶۵۵ ۱۶۵۶ ۱۶۵۷ ۱۶۵۸ ۱۶۵۹ ۱۶۶۰ ۱۶۶۱ ۱۶۶۲ ۱۶۶۳ ۱۶۶۴ ۱۶۶۵ ۱۶۶۶ ۱۶۶۷ ۱۶۶۸ ۱۶۶۹ ۱۶۷۰ ۱۶۷۱ ۱۶۷۲ ۱۶۷۳ ۱۶۷۴ ۱۶۷۵ ۱۶۷۶ ۱۶۷۷ ۱۶۷۸ ۱۶۷۹ ۱۶۸۰ ۱۶۸۱ ۱۶۸۲ ۱۶۸۳ ۱۶۸۴ ۱۶۸۵ ۱۶۸۶ ۱۶۸۷ ۱۶۸۸ ۱۶۸۹ ۱۶۹۰ ۱۶۹۱ ۱۶۹۲ ۱۶۹۳ ۱۶۹۴ ۱۶۹۵ ۱۶۹۶ ۱۶۹۷ ۱۶۹۸ ۱۶۹۹ ۱۷۰۰ ۱۷۰۱ ۱۷۰۲ ۱۷۰۳ ۱۷۰۴ ۱۷۰۵ ۱۷۰۶ ۱۷۰۷ ۱۷۰۸ ۱۷۰۹ ۱۷۱۰ ۱۷۱۱ ۱۷۱۲ ۱۷۱۳ ۱۷۱۴ ۱۷۱۵ ۱۷۱۶ ۱۷۱۷ ۱۷۱۸ ۱۷۱۹ ۱۷۲۰ ۱۷۲۱ ۱۷۲۲ ۱۷۲۳ ۱۷۲۴ ۱۷۲۵ ۱۷۲۶ ۱۷۲۷ ۱۷۲۸ ۱۷۲۹ ۱۷۳۰ ۱۷۳۱ ۱۷۳۲ ۱۷۳۳ ۱۷۳۴ ۱۷۳۵ ۱۷۳۶ ۱۷۳۷ ۱۷۳۸ ۱۷۳۹ ۱۷۴۰ ۱۷۴۱ ۱۷۴۲ ۱۷۴۳ ۱۷۴۴ ۱۷۴۵ ۱۷۴۶ ۱۷

چون لَمْ یَمُدُّ وَلَمْ یَمُدَّ وَلَمْ یَمُدْ وَلَمْ یَمُدُّوا وَهٰکَذَا دَرِ امرِ حاضر چون مُدَّ مُدَّا مُدُّوا وَاین مذهب
بنی تمیم ست اما اهل حجاز ادغام نمیکنند مگر آنکه ضمیر ساکن لاحق شود چون لم یمدا ولم
یمدوا ولم تمدی که ادغام درین مواضع واجب ست از جهت لزوم فتحه بالف ضمیر
لزوم ضمه بواو ضمیر ولزوم کسره بیای ضمیر وجواز حرکات ثلث نزد یک بنی تمیم قوی ست
که های ضمیر مذکر غائب ومؤنث غائب یا ساکن دیگر بدو متصل نشده باشد اما بالعکس
هو ضمیر مذکر ضم لازم ست چون لَمْ یَمُدُّهُ وَمُدَّهُ بالتصال های ضمیر مؤنث غائب فتحه
لازم ست چون لَمْ یَمُدُّهَا وَمُدَّهَا وبالتصال ساکن دیگر کسره لازم ست بلغت فصیح
چون لَمْ یَمُدِّ الرَّجُلُ ومد الغلام دیگر هر جا که دو ساکن جمع شوند اگر ساکن اول
حرف مد ولین باشد وساکن دوم مدغم باشد در یک کلمه حذف نکنند چون دابة
وخرلعبته وتمودّوا ازینجهت اجتماع ساکنین در کلام عرب جایز ست باعتبار امکان
تکلم وحصول تخفیف واین را اجتماع ساکنین علی حده میگویند وهمچنین در حالت
وقف اجتماع ساکنین نیز جایز ست چون زید وعمرو واگر ساکن دوم مدغم نباشد
مده حذف کرده شود چون لَمْ یَغُزُوا الْجَیْشَ وتولی الحق وغیر مده را حرکت داده شود
چون اخشوا الله واخشی الله واگر هر دو حرف صحیح باشد در دو کلمه اول را حرکت
دهند چون قلِ ادعوا الله وانهبِ اذهب ودر یک کلمه دوم را حرکت دهند

و بعضے گویند تای آخر را حذف کنند دیگر دو حرف متقارب در مخرج حکم دو حرف
متجانس دارند در ادغام چون خواهند که میان متقاربین ادغام کنند حرف اول را
بدل کنند از جنس دوم سازند بعده ادغام کنند چون عَبدَتْ وَلَبِدَتْ ادغام
تنوین و نون ساکن در یکی از حروف یرملون هم ازین قبیل است چون مِنْ لَوْمٍ
وَمِنْ رَّاشِدٍ وَمِنْ تَارٍ وَمِنْ لَيْلٍ وَمِنْ وَّالٍ وَمِنْ نُوْرٍ و ادغام تنوین و نون
ساکن در حرف یرملون دو گونه است ادغام با غنه و آن در حرف نیمو ست و
ادغام بغیر غنه و آن در دو حرف باقی ست یعنی را و لام فائده در ادغام متجانسین
در یک کلمه حرف مدغم را در کتابت ابراز نکنند چون مَدَّ و در ادغام متقاربین
ابراز کنند چون لَبِثْتُ و در دو کلمه همه جا ابراز میکنند چون قَدْ دَّخَلُوْا وَقَدْ جَآءُوْ
و دیگر حرف مدغم فیه چون بجزم یا بوقف ساکن شود واجب ست که او را حرکت
دهند از جهت اجتماع ساکنین زیرا که حرف مدغم ساکن میشود از جهت ادغام
و حرف مدغم فیه از جهت جزم یا وقف پس بضرورت حرف آخر را حرکت دهند
و روا باشد که فتحه دهند از جهت خفت یا کسره دهند از جهت آنکه اصل در تحریک
ساکن کسره است یا ضمه دهند از جهت اتباع حرکت ماقبل اگر مضموم باشد و روا
باشد که ترک ادغام کنند از جهت آنکه حرکت حرف دوم لازم نیست

آن باعتبار حرکت حرف دوم ست یعنی هر جاکه حرکت حرف دوم لازم ست
ادغام واجب ست چون مَدَّ یَمُدُّ مُدَّا و هر جاکه عارض ست ادغام جائز ست چون
لَمْ یَمُدُّ و مُدَّ و لَا تَمُدُّ و هر جاکه حرف دوم ساکن ست ادغام ممتنع ست چون مَدْ وَن
دیگر در بعضے کلمات مضاعف قلب آمده است برای تخفیف و این بر دو نوع ست
سماعی و قیاسی سماعی چون تَقَضّٰی البازی و قد خابَ من دَسّٰها و لم تَمَسَّنْه کَه
در اصل تَقَضَّضَ و دَسَّسَها و لم تَمَسَّسْ بود و همچنین اَلَمْتُ و قَضَیْتُ و تَسَرَّیْتُ
و ظَنَیْتُ که در اصل اَلَلْتُ و قَضَضْتُ و تَسَرَّرْتُ و ظَنَنْتُ بود و قیاسی
چون دیوان و دینار و قیراط و شیراز و دیماس که در اصل دِوَّان و دِنَّار و
قِرَّاط و شِرَّاز و دِمَّاس بود و در بعضی کلمات حذف عین آمده است و این نیز بر دو
نوع ست سماعی و قیاسی سماعی چون ظُلْتٌ و مُسْتٌ بفتح فا در اصل ظَلَلْتُ
و مَسِسْتُ بکسر عین بود و بعضے حرکت عین بفا میدهند بعده حذف میکنند اینشان
ظِلْتُ و مِسْتُ بکسر فا میگویند و حذف در ظَلْتُ افصح ست للکثرة الاستعمال کقوله
تعالٰی فظلتم تفکهون بخلاف مَسْتُ و قیاسی در مضارع باب تفعل و تفاعل چون دو
تا در اول کلمه جمع شوند چون تَتَنَزَّلُ و تَبَاعَدَ که در اصل تَتَنَزَّلُ و تَبَاعَدُ بود
حذف تا اینجا جائز ست و مطرد ست و بعضے میگویند تای اول را حذف کنند

۵۱ سبب ثقل مع ضعف کی وجہ سے ۵۲ حرف متحرک ۵۳ بدل کر دونوں کو ایک کر دینا ۵۴ اول الذکر
۵۵ بدلوں کر دینا ۵۶ اول ساکن کا دوسرے میں ادغام ۵۷ اس میں فتح اور کسر دونوں جائز ہیں
۵۸ اس میں فتح واجب ہے ۵۹ انتقل ۶۰ ثقیل کرنا ۶۱ ساکن کا متحرک میں ادغام
۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰

مولوی انور علی سلمہ اللہ تعالٰی

سوال در اِجلَوّاذٌ چرا اعلال را بر ادغام مقدم نکردند جواب اول اعلال
جای مقدم بر ادغام ست که هر دو متجانس اصلی باشند و در اِجلَوّاذٌ هر دو زائد
اند جواب دوم اِجلَوّاذٌ محمول بر فعل خودست یعنی اِجلَوّذَ جواب سوم ادغام
در وی وضعی ست نه آنکه اصل وی اظهار بوده بعده ادغام کردند ولیکن
این جواب ضعیف ست دیگر هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند و هر دو
متحرک باشند در دو کلمه ادغام جائز بود بشرط آنکه ماقبل هر دو متحرک صحیح یا
مده یا حرف لین باشد چون فعل لَنْ یَمُدَّ وضرب لَنْ یُشَرَّ وقام مُحَمَّدٌ ویَعُوْدُ دَاوٗد
وقیل لَنْ یَمُدَّ وثوب بَکْرٌ وعین نَصْرٌ واگر ماقبل هر دو متجانس حرف ساکن صحیح
باشد چون قُمْ مَالِکٌ وعَدَدٌ وَلِیْدٌ یا هر دو حرف متجانس همزه باشند چون قَرَأَ أَبُوْکَ
ادغام ممتنع بود و دیگر هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند در یک کلمه و اول ایشان
متحرک بود و دوم ساکن ادغام ممتنع بود از آنکه تحرک حرف دوم شرط ادغام ست
چون ظَلَلْتُ ومَسُوْلُ الْجِنِّی سوال دُرَّ مَدَّ در حالت وقف حرف دوم ساکن میشود
واد غام ممتنع نیست جواب اول سکون وقف را حکم حرکت ست جواب دوم
آنکه تحرک حرف دوم شرط ادغام ست ابتداءً لا بقاءً و اینجا ابتدا بحرف دوم
متحرک بود و بقاءً ساکن شده است بدانکه وجوب ادغام و جواز و امتناع

دو ضعف ظاهر ست چه تقدیم اعلال بر ادغام قاعده مطرد ست عامست از آن در اصل وضع باشد یا نه ۱۲ ۵ مراد آنکه در دنیا از دو قبیل خالی نیست یکی آنکه اول های سکت باشد چون یا اَیُّهَا الرَّجُلُ که در دنیا ادغام نمیشود دوم آنکه اول مدغم فیه نباشد چون یا اَیُّهَا الرَّجُلُ که در دنیا ادغام میشود پس ثابت شد که در هیچ صورت هم ادغام ممتنع نیست ۱۲ ۶ مراد آنکه فرق میان ادغام ممتنع و ادغام جائز بقبول و عدم قبول اعلال ست ۱۲ ۷ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۸ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۹ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۱۰ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۱۱ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۱۲ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۱۳ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۱۴ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۱۵ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۱۶ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۱۷ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۱۸ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۱۹ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۲۰ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۲۱ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۲۲ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۲۳ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۲۴ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۲۵ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۲۶ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۲۷ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۲۸ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۲۹ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۳۰ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۳۱ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۳۲ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۳۳ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۳۴ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۳۵ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۳۶ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۳۷ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۳۸ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۳۹ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۴۰ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۴۱ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۴۲ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۴۳ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۴۴ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۴۵ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۴۶ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۴۷ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۴۸ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۴۹ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۵۰ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۵۱ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۵۲ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۵۳ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۵۴ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۵۵ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۵۶ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۵۷ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۵۸ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۵۹ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۶۰ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۶۱ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۶۲ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۶۳ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۶۴ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۶۵ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۶۶ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۶۷ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۶۸ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۶۹ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۷۰ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۷۱ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۷۲ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۷۳ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۷۴ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۷۵ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۷۶ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۷۷ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۷۸ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۷۹ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۸۰ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۸۱ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۸۲ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۸۳ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۸۴ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۸۵ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۸۶ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۸۷ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۸۸ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۸۹ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۹۰ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۹۱ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۹۲ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۹۳ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۹۴ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۹۵ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۹۶ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۹۷ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۹۸ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۹۹ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲ ۱۰۰ مراد آنکه در ادغام ممتنع حرف اول متحرک ست و در ادغام جائز ساکن ۱۲

بجعفر وقعدد که ملحق ست به برثن والحاق در لغت در رسیدن و در رسانیدن ست
و در اصطلاح آنست که ثلاثی را بزیادت حرفی بروزن رباعی کنند و یا رباعی را بزیادت
حرفی بروزن خماسی کنند از برای آنکه بالحق معامله ملحق به بکنند در تکسیر و تصغیر و غیر آن
و در تنزل و تتابع ادغام نشد از انکه اجتماع دو حرف بر سبیل لزوم نیست و در اقرب
انکلب ادغام نشد از انکه حرکت بای دوم لازم نیست بلکه عارضی ست بسبب
التقای ساکنین سوال در من یشاق الله حرکت قاف دوم نیز عارضی ست
لازمی نیست از جهت التقای ساکنین پس بایستی که ادغام جائز بودی
جواب اصل مضارع مرفوع بود سکون او بعارض سن شرطیه است بخلاف امر
که در اصل او سکون بود حرکت بعارض اجتماع ساکنین ست سوال در فوی
و ارعوی که در اصل فَوَوَ و اَرْعَوَ بوده است قانون دوم موجود ست پس چنین در
دیوان و دینار که در اصل دِوَوَانٌ و دِنَارٌ بوده است قانون اول موجود ست
چرا ادغام نکردند جواب اینجا اعلال و ادغام معارض شده اند و هر جا که
اعلال و ادغام معارض شوند اعلال را مقدم کنند بر ادغام از انکه خفت در اعلال
بیشتر ست از ادغام از انکه اصل در تخفیف اعلال ست و ادغام ملحق باعلال
است و مادام که عمل باصل ممکن باشد صیرورت بسوی ملحق روا نیست

ساکن کنند بی نقل و در دوم ادغام کنند چون حبّ و حاب و محبّ که در اصل حَبَبَ و حَابَبَ و مُحَبِبَ بوده است و اگر ساکن غیر ده باشد حرکت حرف اول را نقل کنند و بما قبل دهند بعده ادغام کنند چون اَحَبَّ و اَشَرَّ و دَآبَّ که در اصل اَحْبَبَ و اَشْرَرَ و دَآبَبَ بود مگر آنکه در مثل حَیَیَ و عَیِیَ ادغام جایز نیست نه واجب تا در مضارع ایشان ضمه بر یا لازم نیاید مگر آنکه ادغام موجب التباس باشد آنگاه ادغام ممتنع بود چون سَبَبٌ و کَلَلٌ و وُجُدَّ دُوَّرٌ سر سوال ادغام در مَحَابٌّ موجب التباس ست از آنکه این لفظ مشترک است میان اسم فاعل و اسم مفعول جواب این التباس میان مشتقین است و مثل این التباس در کلمه عرب متحمل ست لیکن در قول مشکل میشود از آنکه ادغام نکردند تا التباس قول نیاید با آنکه التباس میان مشتقین است و همچنین در حَبَّ و طَبَّ مشکل میشود از آنکه ادغام در ایشان موجب التباس ست زیرا که این هر دو لفظ مشترک اند میان مصدر و صفت و همچنین در آن که فعل ماضی است و آن که امر ست نیز مشکل میشود از آنکه ادغام ایشان موجب التباس ست با آن و آن که حروف اند مگر آنکه گویند که التباس میان مشتق و مشتق نه و میان نقل و حرف در کلام عرب متحمل ست و دیگر اگر تکرار حرف برای الحاق باشد آنگاه ادغام ممتنع بود چون شَمْلَلٌ که ملحق ست بدَحْرَجَ و تَجَلْبَبَ که ملحق ست بتَدَحْرَجَ و قَرْدَدَ که ملحق ست

جواب این الفاظ در استعمال جاری مجرای اسما اند چون لفظ فارسٌ
وصاحبٌ و الطائشُ و النطحُ که در ایشان حکم اسما جاری شده است اگرچه فی الاصل
صفات اند جواب دوم این الفاظ بغیر الف ولام صفت واقع نمی شود
پس اگر صفات می بودند در معرفه و نکره صفت واقع می شدند فصل پنجم در
قوانین ادغام یکی آنکه هرجاکه دو حرف از یک جنس بهم آیند در یک کلمه
یا در دو کلمه و اول ایشان ساکن باشد و دوم متحرک بحرکت لازم ادغام
واجب بود چون ذَبٌّ و مَدٌّ مصدر ذَبَّ و مَدَّ که در اصل ذَبَبٌ و مَدَدٌ بروزن فَعْلٌ
بسکون عین بود و چون اِذْهَبْ بِّبَرِّیْدِیْ و اضْرِبْ بِّعَصَاکَ و اتَّقُوا اٰمَنُوا اگر آنکه ادغام نمی
موجب التباس باشد چون قول کسی که ادغام وی موجب التباس ماضی مجهول
باب مفاعلة بماضی مجهول باب تفعیل ست یا آنکه اول متجانسین بدل از همزه
باشد چون تُوُدِیَ و رِیَّا که در اصل تُؤْدِیَ و رِئْیًا بود یا مده باشد چون قالُوا
و مالنا یا همزه باشد چون اِلَّا اٰنَاءَ آنگاه ادغام ممتنع بود مگر آنکه آن همزه
در عین کلمه باشد چون سَاَّلَ و رَاَّسَ دیگر هر جاکه دو حرف از یک جنس در یک
کلمه بهم آیند بر سبیل لزوم و هر دو متحرک باشند بحرکت لازم ادغام نیز واجب بود و
طریق ادغام درین صورت آنست که اگر ما قبل متجانسین متحرک یا ساکن مده بود حرف اول را

ازامد والقوم که حرکت ثانی عارضی ست پس ادغام درینجا جایز ست نه واجب ۱۲

یا کردند بعده اعلال مرمی کردند مرضی و معدی شد و در قلنسوة واو سلامت بماند
از انکه در آخر نیست و در مهرید عو سلامت ماند از انکه هم متمکن نیست و در لغوا حد سلامت
بماند از انکه واو لازم کلمه نیست بلکه بدل از همزه است و در دو سلامت بماند از انکه
واو در معرض تغییر است در حالت رفعی واو بماند و در حالت نصبی الف میگردد و در حالت
جری یا میگردد پس ثقیل نباشد یا آنکه چون این واو علامت ضمه است در حکم ضمه
باشد و اسم متمکن آنست که در آخر او سه حرکت در آید با تنوین چون زید و در فعلی اسم
بفتح فا و سکون عین چون لام کلمه یا بود و او شود چون بقوی و تقوی که در اصل
بقیا و تقیا بود بخلاف فعلی صفت که در وی یا سلامت بماند چون صدیا و
مؤنث صدیان و ریان و چون لام کلمه واو بود در اسم و در صفت سلامت
ماند چون دعوی و شهوی و در فعلی اسم بضم فا و سکون عین چون لام
کلمه واو باشد یا شود چون دنیا و علیا که در اصل دنوی و علوی بود
و تصحیح قصوی شاذ است بخلاف فعلی صفت که واو در وی سلامت بماند چون
غزوی و چون یا بود در اسم و صفت سلامت ماند چون فتیا و قصیا مؤنث
افتی و اقصی سوال دنیا و علیا و قصوی در ترکیب صفت واقع میشود و چون
الحیوة الدنیا و المنزلة العلیا و الغایة القصوی پس اسم چگونه باشد

یا کردند بعده اعلال مرمی کردند مرضی و معدی شد و در قلنسوة واو سلامت بماند
از انکه در آخر نیست و در مهرید عو سلامت ماند از انکه هم متمکن نیست و در لغوا حد سلامت
بماند از انکه واو لازم کلمه نیست بلکه بدل از همزه است و در دو سلامت بماند از انکه
واو در معرض تغییر است در حالت رفعی واو بماند و در حالت نصبی الف میگردد و در حالت
جری یا میگردد پس ثقیل نباشد یا آنکه چون این واو علامت ضمه است در حکم ضمه
باشد و اسم متمکن آنست که در آخر او سه حرکت در آید با تنوین چون زید و در فعلی اسم
بفتح فا و سکون عین چون لام کلمه یا بود و او شود چون بقوی و تقوی که در اصل
بقیا و تقیا بود بخلاف فعلی صفت که در وی یا سلامت بماند چون صدیا و
مؤنث صدیان و ریان و چون لام کلمه واو بود در اسم و در صفت سلامت
ماند چون دعوی و شهوی و در فعلی اسم بضم فا و سکون عین چون لام
کلمه واو باشد یا شود چون دنیا و علیا که در اصل دنوی و علوی بود
و تصحیح قصوی شاذ است بخلاف فعلی صفت که واو در وی سلامت بماند چون
غزوی و چون یا بود در اسم و صفت سلامت ماند چون فتیا و قصیا مؤنث
افتی و اقصی سوال دنیا و علیا و قصوی در ترکیب صفت واقع میشود و چون
الحیوة الدنیا و المنزلة العلیا و الغایة القصوی پس اسم چگونه باشد

رفعی وجری ضمه وکسره برو اشوار داشتند ساکن کردند القاضی والرامی شد واگر
واو باشد از جهت کسره ماقبل یا کنند وآن بار اساکن کنند چون الداعی والعادی واز جهت
رعایت فواصل وقوافی حذف یا نیز جائز است کما فی قوله تعالی یوم یدع الداع
والکثیر المتعال فاما مطرد نیست همچنین در فعل نیز حذف یا در لام کلمه جائز است کما
فی قوله تعالی واللیل اذا یسر در اصل یسری بود دیگر هر اسم متمکن که در آخر
او حرف علت باشد وماقبل او مضموم واجب مطرد است که ضمه را بکسره بدل کنند
زیرا که در سخن عرب هیچ اسم متمکن نیابی که در آخر او حرف علت باشد وپیش از وی
ضمه واگر در تصریف کلمه چند چنین اتفاق افتد ضمه را بکسره بدل کنند
واگر حرف علت واو باشد یا کنند از جهت بودن واو در طرف وکسره ماقبل
بعده اعلال قاضٍ کنند چون تلقٍ وتلاقٍ وترقٍ وتراقٍ وقلنسٍ واصل که
در اصل تلقوٌ وتلاقوٌ وترقوٌ وتراقوٌ وقلنسوٌ واو لو بود واگر در جمع میان
حرف علت وضمه واو ده فاصل افتد همچنین حکم دارد ومده فاصل را هیچ اثر
نیست چون دلٍ ومظبیٌ که در اصل دلوٌ ومظبوٌ بود بخلاف مدعوٌ ومقروٌ که جمع
نیست واعلال مرضیٌ ومعدیٌ که در اصل مرضوٌ ومعدوٌ بود شاذ است زیرا که
قیاس مقتضی آن بود که مرضوٌ ومعدوٌ آید همچو مدعوٌ لیکن واو آخر را بر خلاف قیاس

تعلیل و تغییر ست پس نفس اجتماع در وے موجب اعلال باشد بخلاف عین کلمہ
تصحیح جَیْوَۃٌ و صَیْوَنٌ باوجود علت اعلال شاذ ست و بعضے گفتہ اند کہ تصحیح جَیْوَۃٌ
نام رجل غیر منصرف ست از جہت تانیث و علمیت ۱۲
موافق قیاس ست زیرا کہ ادغام او موجب التباس ست بہ حَیَّۃٌ کہ معنی او مار
است اما تَسْیِیَۃٌ کہ در اصل تَسْیِیْوَۃٌ بود قیاس مقتضی آن بود کہ اعلال عَلِیٌّ کردند و لیکن واو را
بقانون مذکور یا کردند تَسْیِیٌ شد بعدہ یک یا را حذف کردند و تا در آخر عوض داد ند تَسْیِیَۃٌ
شد **قانون** ہر مصدری کہ ناقص از باب تفعیل بود و در او دو یا جمع شوند یکی را
حذف کنند و تا در آخر عوض دہند چون تَسْمِیَۃٌ و تَقْوِیَۃٌ و تَقْوِیَۃٌ کہ در اصل تَسْمِیٌ و
تَقْوِیٌ و تَقْوِیٌ بودہ است و ترک تعویض اینجا باتفاق رو نیست اگرچہ اضافت
کنند بخلاف مصدر اجوف باب افعال و استفعال چون اعانۃ و استعانۃ و غیرہ
ہر جا کہ واو و یا در اسم فاعل در لام کلمہ افتد و ماقبل او مکسور باشد در حالت رفعی
و جری واجب ست کہ یا را ساکن کنند و بعد اسکان اگر منون باشد یا را از جہت اجتماع ساکنین
حذف کنند چون قاضٍ و رامٍ کہ در اصل قاضِیٌ و رامِیٌ بود و اگر واو باشد از جہت کسرۂ
ماقبل یا گردد و آن یا را ساکن کنند بعدہ از جہت اجتماع ساکنین آن یا را حذف
کنند چون دَاعٍ و عَادٍ کہ در اصل دَاعِوٌ و عَادِوٌ بود حکم واو و یا بالایا دکردہ شد ۱۲
و اگر معرف بلام باشد اسکان واجب ست چون القاضی و الرامی در حالت

کذا قال ابن الحاجب
و ترا رسد کہ گوئی
قسمۃ بر اسم بروزن
فعلۃ است زیرا کہ
در اصل بروزن تفعیل
بود پس ازان
بروزن فعلۃ شد

دستور البتدی

۴۲ در اعلال ناقص
در بیان تعلیل
۴۳ حذف ناقص
۴۴ تعویض عوض
۴۵ بحث آوردن تکرار

مفتوح بود یا گردد چون اُعلیتْ و اِستُعلیتْ و غُازیتْ و تُرجیتْ و تُغازیتْ که در اصل
اُعلوتْ و اِستُعلوتْ و غُازوتْ و تُرجوتْ و تُغازوتْ بوده است و همچنین[1] مسلیان و مُستدعیان
و مُصطفیان که در اصل مُعلوان و مُستدعوان و مُصطفوان بود و همچنین[2] مُدعیان و لغیران
و یُرضیان که در اصل مُدعوان و لغیروان و یُرضوان بوده است بقانون مذکور واو یا شد
و همچنین مُدعون که در اصل مُدعوون بوده است بدیقانون مذکور واو یا شد بعده یا
از جهت تحرک و انفتاح ماقبل الف گشت دو ساکن فراهم آمدند الف افتاد مُدعون
شد و همچنین در مُدعی و یُرضی که در اصل مُدعوُ و یُرضوُ بود بدین قانون عمل کردند
واو یا شد و یا از جهت تحرک و انفتاح ماقبل الف گشت مُدعی و یُرضی شد سوال
در مُدعی و یُرضی چون واو متحرک ماقبل او مفتوح بود ابتدا آرد واو را چرا بالف بدل
نکردند جواب اینجا دو دلیل ست یکی مقتضی ابدال واو بالف و دوم مقتضی ابدال
واو بیا و اصل در دلائل اعمال ست نه اهمال پس اول واو را بیا بدل کردند بعده
بالف تا ترک عمل باحد الدلیلین لازم نیاید سوال بایستی که در اُقدو و اُتصل که
در اصل اُوقدو و اُوتصل بوده است اول واو را یا کردندے بعده یا را تا ترک عمل
باحد الدلیلین لازم نیامدی جواب این بر سبیل استقصا[3] در فصل قوانین مثال
یاد کرده است و در عَداوة و یَدعو واو را بیا بدل نکردند اگرچه واو در کلمه ثالث بود

[1] مثال مجهول الا مثال معروف

[2] مثال معروف

[3] اشاره است باینکه گاه گاه در

[4] اشاره است بانکه گاه گاه در

[5] اشاره است بانکه گاه گاه در

[6] اشاره است بانکه گاه گاه در

[7] اشاره است بانکه گاه گاه در

[8] اشاره است بانکه گاه گاه در

[9] اشاره است بانکه گاه گاه در

[10] اشاره است بانکه گاه گاه در

[11] اشاره است بانکه گاه گاه در

[12] اشاره است بانکه گاه گاه در

[13] اشاره است بانکه گاه گاه در

[14] اشاره است بانکه گاه گاه در

[15] اشاره است بانکه گاه گاه در

[16] اشاره است بانکه گاه گاه در

[17] اشاره است بانکه گاه گاه در

[18] اشاره است بانکه گاه گاه در

[19] اشاره است بانکه گاه گاه در

[20] اشاره است بانکه گاه گاه در

[21] اشاره است بانکه گاه گاه در

[22] اشاره است بانکه گاه گاه در

[23] اشاره است بانکه گاه گاه در

[24] اشاره است بانکه گاه گاه در

[25] اشاره است بانکه گاه گاه در

[26] اشاره است بانکه گاه گاه در

[27] اشاره است بانکه گاه گاه در

[28] اشاره است بانکه گاه گاه در

[29] اشاره است بانکه گاه گاه در

[30] اشاره است بانکه گاه گاه در

[31] اشاره است بانکه گاه گاه در

[32] اشاره است بانکه گاه گاه در

[33] اشاره است بانکه گاه گاه در

[34] اشاره است بانکه گاه گاه در

[35] اشاره است بانکه گاه گاه در

[36] اشاره است بانکه گاه گاه در

[37] اشاره است بانکه گاه گاه در

[38] اشاره است بانکه گاه گاه در

[39] اشاره است بانکه گاه گاه در

[40] اشاره است بانکه گاه گاه در

[41] اشاره است بانکه گاه گاه در

[42] اشاره است بانکه گاه گاه در

[43] اشاره است بانکه گاه گاه در

[44] اشاره است بانکه گاه گاه در

[45] اشاره است بانکه گاه گاه در

[46] اشاره است بانکه گاه گاه در

[47] اشاره است بانکه گاه گاه در

[48] اشاره است بانکه گاه گاه در

[49] اشاره است بانکه گاه گاه در

[50] اشاره است بانکه گاه گاه در

[51] اشاره است بانکه گاه گاه در

[52] اشاره است بانکه گاه گاه در

[53] اشاره است بانکه گاه گاه در

[54] اشاره است بانکه گاه گاه در

[55] اشاره است بانکه گاه گاه در

[56] اشاره است بانکه گاه گاه در

[57] اشاره است بانکه گاه گاه در

[58] اشاره است بانکه گاه گاه در

[59] اشاره است بانکه گاه گاه در

[60] اشاره است بانکه گاه گاه در

[61] اشاره است بانکه گاه گاه در

[62] اشاره است بانکه گاه گاه در

[63] اشاره است بانکه گاه گاه در

[64] اشاره است بانکه گاه گاه در

[65] اشاره است بانکه گاه گاه در

[66] اشاره است بانکه گاه گاه در

[67] اشاره است بانکه گاه گاه در

[68] اشاره است بانکه گاه گاه در

[69] اشاره است بانکه گاه گاه در

[70] اشاره است بانکه گاه گاه در

[71] اشاره است بانکه گاه گاه در

[72] اشاره است بانکه گاه گاه در

[73] اشاره است بانکه گاه گاه در

[74] اشاره است بانکه گاه گاه در

[75] اشاره است بانکه گاه گاه در

[76] اشاره است بانکه گاه گاه در

[77] اشاره است بانکه گاه گاه در

[78] اشاره است بانکه گاه گاه در

[79] اشاره است بانکه گاه گاه در

[80] اشاره است بانکه گاه گاه در

[81] اشاره است بانکه گاه گاه در

[82] اشاره است بانکه گاه گاه در

[83] اشاره است بانکه گاه گاه در

[84] اشاره است بانکه گاه گاه در

[85] اشاره است بانکه گاه گاه در

[86] اشاره است بانکه گاه گاه در

[87] اشاره است بانکه گاه گاه در

[88] اشاره است بانکه گاه گاه در

[89] اشاره است بانکه گاه گاه در

[90] اشاره است بانکه گاه گاه در

[91] اشاره است بانکه گاه گاه در

[92] اشاره است بانکه گاه گاه در

[93] اشاره است بانکه گاه گاه در

[94] اشاره است بانکه گاه گاه در

[95] اشاره است بانکه گاه گاه در

[96] اشاره است بانکه گاه گاه در

[97] اشاره است بانکه گاه گاه در

[98] اشاره است بانکه گاه گاه در

[99] اشاره است بانکه گاه گاه در

[100] اشاره است بانکه گاه گاه در

زیرا چه واو و یا متحرک ست و ما قبل ایشان در حکم مفتوح ست جواب اگر واو و یا را
بالف بدل میکرد نزدیک الف از جهت اجتماع ساکنین بیفتادی التباس ملاقی
مزید فیه باثلاثی مجرد آمدی دیگر هر واو و یا که در لام کلمه مضموم یا مکسور باشد و ما قبل او
نیز مکسور یا مضموم بود آن واو و یا را ساکن کنند بغیر نقل حرکت چون یَدْعُوْ و یَرْمِیْ که در اصل
یَدْعُوُ و یَرْمِیِ بوده است و یا بنقل حرکت چون تَدْعِیْنَ و تَرْمِیْنَ که در اصل تَدْعُوِیْنَ
و تَرْمِیِیْنَ بود و بعد نقل حرکت یا در تَرْمِیْنَ از جهت اجتماع ساکنین بیفتاد و واو
و در تَدْعُوْنَ از جهت کسرهٔ ما قبل یا کشت و آن یا از جهت اجتماع ساکنین بیفتاد
و در یَدْعُوْنَ جمع مذکر غائب و در تَدْعُوْنَ جمع مذکر حاضر که در اصل یَدْعُوُوْنَ و
تَدْعُوُوْنَ بود چون بقانون مذکور عمل کردند و ساکن بهم آمد مذکی را حذف کردند یَدْعُوْنَ و
تَدْعُوْنَ شد اما یَدْعُوْنَ جمع مؤنث غائب و تَدْعُوْنَ جمع مؤنث حاضر بر اصل
خود است دیگر هر حرف علت که لام کلمه باشد در حالت جزم و وقف ساقط
شود از جهت علامت سکون چون لَمْ یَخْشَ وَلَمْ یَدْعُ وَلَمْ یَرْمِ وَاخْشَ وَادْعُ وَارْمِ
و همچنین اگر در عین کلمه باشد در حالت جزم و وقف بیفتد از جهت اجتماع ساکنین
چون لَمْ یَقُلْ وَلَمْ یَبِعْ وَلَمْ یَخَفْ وَقُلْ وَبِعْ وَخَفْ دیگر هر واو و یا که در کلمهٔ ثالث جا باشد
ساکن یا متحرک در طرف یا در حکم طرف در فعل یا در اسم چون یا لبع گردد یا زیاده از رابع ما قبل او

چنانکه قبل یا نیابت علامت تثنیه و ضمائر شمل یا در آن ۱۲

ابدال یا و واو یا انقلاب یا و واو یا حذف یا و واو یا و نقل حرکت و اسکان ما قبل و ادغام و امثال این در علم صرف بتفصیل مذکور است و در این کتاب بجهت اختصار مذکور نیست ۱۲

دُعیا و رَضیا و قَویا و بُغیر بیان و بیرضیان و داعیة و راضیة که در اصل دُعَوَ رَضِوَ قَوِدَ و دَعَرَ و رَضِوا و قَوِدا و یغزوان و یرضوان و داعوة و راضوة بوده و دعوا که در اصل دُعُوا بود چون بقانون مذکور عمل کردند دُعُوا شد ضمه بر یا دشوار داشتند نقل کرده با قبل داد ند و ساکن بهم آمدند یکی یا دوم و او یا افتاد دُعُوا شد این اصل باعتبار وضع ست اما باعتبار آنکه بنای جمع بعد تقلیل واحد ست در اصل دُعُوا بود ضمه بر یا ثقیل داشته نقل کرده بما قبل داد ند بعد ازالهٔ حرکت ما قبل التقای ساکنین شد در سیان یا و واو یا افتاد و دُعُوا شد و در رَواع که در اصل رَواعِوَ بوده است چون بقانون مذکور عمل کردند و اعِ گم شد در حالت رفعی و جری نحو جاءنی رَواعٍ و مررت بِرَاعٍ ضمه و کسره بر یا دشوار داشته ساکن کردند و ساکن بهم آمدند یا و تنوین یا افتاد رَاعٍ شد سوال از جهت اجتماع ساکنین تنوین چرا انتقاد جواب زیرا چه تنوین احرف صحیح ست و یا حرف علت و حذف حرف علت اولی تر است از حذف حرف صحیح در عُوَضٌ و عُوَیضٌ و گفت و او یا آنکه ما قبل واو مکسور ست از انکه در طرف و حکم طرف نیست و اعلال قضیه که در اصل قَضُوَ بود با آنکه ما قبل واو مکسور نیست شاذ ست و بعضے گویند که حرف ساکن را اعتبار نیست و حکم او حکم معدوم ست پس ما قبل واو در حکم مکسور ست سوال اگر حرف ساکن در حکم معدوم بودے بایستے که در قاوَل و بایَع واو و یا را بالف بدل میکردند

نسخ با خود ندارد است تا ثبت آنرا فوق این
و در طرف خصوص است فرق الف مقصوره
حکم طرف آورده است نسخ ازان

ضمیر بیان و بیرضیان راجع است بسوی
و در راضی باشد چون یغزوان و یرضوان
الف مقصوره که در راضی باشد چون یغزوان و یرضوان
دعیا برای دلالت بر اصل آن است
نسخ که در راضی نوشته اند غلط است
نسخ که در راضی نوشته اند غلط است
نسخ که در راضی نوشته اند غلط

و در واوی اند که چون مضموم و مفتوح و همچنین در غیبت و تغینت و تغینت و
تستغینت که در اصل اغوت و اتغوت و تغوت و تستغوت بود چون بقانون
مذکور عمل کردند کسره از واو نقل کرده بما قبل داد ند واو ساکن را بجهت کسر ما قبل
یا گشت فصل چهارم در بیان قوانین اعلال ناقص یکی آنکه هر واو
و یا که در طرف افتد یا در حکم طرف بسبب اتصال چیزیکه لازم نباشد چون تای
عارضی و پیش از وی الف زائده باشد همزه گردد چون کساء و رداء و عذاءة و
سقاءة که در اصل کساؤ و رداي و عذاوة و سقایة بود و بخلاف هدایة و عذاوة
و سقایة و شقاوة که تا لازم ست و بخلاف تای و در گفتی که الف اصلی است سوال
بالا گذشته است که ضمه و کسره بر واو و یا بعد سکون ثقیل نیست پس با بستی
که واو در کساء و رداء سلامت ماندی و اعلال نشدی همچنین در قائل
و بائع جواب ضمه و کسره بر واو و یا بعد سکون ثقیل نیست که ساکن ما قبل واو و
یا الف زائده نباشد و اینجا ساکن ما قبل ایشان زائده است از انکه زائده در
حکم عدم ست پس چنانستی که واو و یا بعد حرف متحرک ست دیگر هر واو که در
طرف افتد یا در حکم طرف بسبب اتصال چیزیکه لازم نباشد چون الف ضمیر
تای تانیث و ما قبل او مکسور باشد آن واو یا گردد چون دعی و رضی و قوی و

بیفگندند یقلن شد و همچنین در قل که در اصل اقول بوده است چون بدین قانون
عمل کردند و ساکن بهم آمدند یکی را حذف کردند اقل ماند بعده همزهٔ وصل را از جهت
استغنا حذف کردند قل شد و این اصل باعتبار وضع است اما باعتبار آنکه بنای امر بعد
تعلیل مضارع است در اصل مقول بوده بنقصم لام بعده لام ساکن شد از جهت ادغام
و واو افتاد از جهت التقای ساکنین قل شد و همچنین مقول که در اصل مقوول
بود چون عمل بدین قانون مذکور کردند و ساکن بهم آمدند نزدیک سیبویه واو
دوم افتاد و نزدیک اخفش واو اول افتاد مقول شد و همچنین مبیع که در اصل
مبیوع بود چون بدین قانون عمل کردند و ساکن بهم آمدند واو را حذف کردند
نزدیک سیبویه زیرا که یا اصلی ست و واو زائده است و ضمهٔ ماقبل یا را بکسره
بدل کردند تا یا سلامت ماند مبیع شد و نزدیک اخفش یا را حذف کردند
زیرا که واو علامت مفعول ست و ضمهٔ ماقبل یا را بکسره بدل کردند و واو ساکن از
جهت کسرهٔ ماقبل یا گردید مبیع شد و بعضی صرفیان پیش از اعلال تحویل میکنند
که از مبیوع به مبیوع آوردند و او را از جهت کسرهٔ ماقبل بیا بدل کنند و بعده القای
حرکت کسره بر ماقبل و حذف یا بنا بر التقای ساکنین حذف میکنند
مذکور کسره از یا نقل میکنند و بیامید هند و یک یا از جهت اجتماع ساکنین حذف
بدانکه استعمال اصل در زبانی بسیار آمده است اگرچه شاذ ست چون مقوول و مبیوع

مولوی انور علی سلمہ

و در واوی بضمه و در یائی بکسره بدل نمیکنند و میگویند که داود و دیار را در مثل قُلْتُ و بِعْتُ که در اصل قَوَلْتُ و بَیَعْتُ بوده از جهت تحرک و انفتاح ما قبل بالف بدل کردند و آن الف را از جهت التقای ساکنین حذف کردند پس فاکلمه را در واوی ضمه و اوند در یائی کسره و اوند تا ضمه دلالت کند بر حذف واو و کسره دلالت کند بر حذف یا و این قول سیبویه است و ابن حاجب همین قول را اختیار کرده دیگر هر واوه یا که در فعل مضارع و مانند آن بجای عین کلمه مضموم یا مکسور باشد و ما قبل او ساکن واجب بود که ضمه و کسره عین کلمه را نقل کنند و بلفا دهند برای موافقت ماضی از آنکه بنای فعل مضارع از فعل ماضی ست اگرچه ضمه و کسره بر واو و یا بعد سکون ثقیل نیست چون یَقُوْلُ و یَبِیْعُ که در اصل یَقْوُلُ و یَبْیِعُ بوده است سوال موافقت ماضی از آن واو و یا بالف تقاضا می کند به نقل حرکت از ایشان جواب آری موافقت ماضی همین تقاضا میکند ولیکن اگر یَقَالُ و یَبَاعُ بفتح میگفتند التباس بباب یَخَافُ و یَهَابُ می آمد پس بضرورت تعلیل بنقل اختیار افتاد نه بابدال او و وی نیز تغییری و تصرفی باشد با آنکه در ماضی و بعض محل بنقل نیز تعلیل شده است چنانکه در قُلْتُ و بِعْتُ و قِیْلَ و بِیْعَ و جز آن و در یَقُلْنَ که در اصل یَقْوُلْنَ بود چون عمل بقانون مذکور کردند دو ساکن بهم آمدند یکی واو دوم لام و او را

در قلت که او را دلالتی نیست بر باب زیرا که احتمال دارد که این فتحه اصلی باشد احتمال
دارد که این فتحه عین کلمه است که نقل کرده اند پس قطعاً معلوم نمیشود که فتحه عین کلمه است
پس بضرورت رعایت واوی کرده شد تا اهم و مهم هر دو فوت نشود پس در قلت
و لبت حرکت عین کلمه نقل کردند از جهت رعایت واوی و یائی و در خفت از جهت
رعایت باب و در ظلت و هیبت از جهت رعایت هر دو چیز زیرا که در اصل طول
و هیبت بود بضم واو و کسرهٔ یا سوال در لست که در اصل لیست بکسر یا بود
چرا حرکت عین کلمه را نقل نکردند تا دلیل بود بر حذف یا و باب چنانکه در هیبت
جواب لست فعل ست جاری مجرای حروف چون حروف اند که تصرف افعال
از وی نفی کنند از جهت غلبهٔ مشابهت او بحرف بدین سبب فار امفتوح داشتند
و عین کلمه را ساکن کردند تا یا الف نگردد و بعد اتصال ضمیر متحرک عین کلمه را
از جهت التقای ساکنین حذف کردند سوال چرا نگویند که در اصل قلت قولت
بود بضم عین و اصل لبت بیت بود بکسر عین تا حاجت بدل کردن فتحه بضمه
و کسره نباشد جواب زیرا که باب فعل یفعل بضم العین فی الماضی و المضارع
متعدی نیامده است و قلت متعدی ست و باب فعل یفعل بکسر العین فی الماضی
و المضارع در اجوف نیامده است و لبت اجوف ست و بعضه صرفیان فتحه را

۱۲

او یخاف می آید پس معلوم شد که ماضی او بکسر عین ست نه بضم عین و نه بفتح
عین زیرا که باب فعل یفعل بضم العین فی الماضی و فتحها فی الغابر در
کلام عرب نیامده است مگر بر سبیل قلت چون کدت تکاد و باب فعل یفعل بفتح
العین فی الماضی و المضارع در اجوف نیامده است بخلاف قلت که بضم آن
واو التباس بباب فعل یفعل بضم العین فی الماضی و المضارع می آید و باب فعل
یفعل در کلام عرب مطرد ست و در اجوف نیز آمده است چون طال یطول طولا فهو
طویل و جاد یجود جودا فهو جواد جواب رعایت باب در خفت بنقل حرکت ممکن ست
از انجهت که حرکت فا کلمه مثل حرکت عین کلمه نیست و در قلت ممکن نیست زیرا که
حرکت فا کلمه مثل حرکت عین کلمه است پس اگر نقل کنیم فتحه مفتوح لازم آید پس بضرورت
رعایت واو کرده شد تا اهم و مهم هر دو فوت نشود و این جواب ضعیف ست
زیرا که سائل را میرسد که بگوید رعایت باب در قلت بابدال واو بالف و حذف
آن الف از جهت اجتماع ساکنین ممکن ست بلکه جواب باصواب اینست
که بگوییم رعایت باب در خفت بنقل حرکت ممکن ست زیرا که کسرهٔ فا کلمه در وی
بعد نقل دلالت میکند بر باب از انجهت که هیچ ماضی بکسرهٔ فا کلمه نیامده است پس
قطعا معلوم میشود که این کسرهٔ عین کلمه است که نقل کرده اند بخلاف فتحهٔ فا کلمه

INDIA INSTITUTE OXFORD

ازجهت اجتماع ساکنین خواست که بیفتد و دلیل نبود بر حذف واو و یا پس
در آوردن ضمه و کسره فائده چیست جواب لانسلم واو و یا خواستند که الف شوند
زیرا که شرط این تعلیل آنست که واو و یا متحرک باشند بحرکت لازمی و این ضمه و کسره
عارضی ست و سر درین آنست که حرکت لازمی ثقیل ست و حرکت عارضی ثقیل نیست و
ابدال از جهت ثقل ست نه از جهت خفت سوال چون این ضمه و کسره عارضی ثقیل
نیست پس نقل بسوی ماقبل برای چه باشد جواب شرط نقل تحقق حرکت
بر واو و یا مطلق ست خواه لازمی باشد خواه عارضی بخلاف ابدال که شرط
او تحقق حرکت بر واو و یا لازمی ست زیرا که نقل اسهل ست از ابدال
سوال در خِفْت که در اصل خَوْفُت بود چرا کسرهٔ عین کلمه را بضمه بدل
نکردند تا دلیل بودی بر حذف واو و مشتبه نشدی بنای واوی بیائی
جواب اینجا کسره را بضمه بدل نکردند از جهت رعایت باب زیرا که اصل رعایت باب است
از انکه رعایت باب تعلق بمعنی دارد و رعایت واو و یا تعلق بلفظ و رعایت معنی
اهم ست از رعایت لفظ پس التباس واو و یا بیائی اسهل ست از اشتباه باب
بباب سوال میبایست که رعایت باب در قُلْت و لِبْت میکردند و رعایت واو
در خِفْت از انکه بضم دادن در خِفْت التباس بیائی دیگر نمی آید زیرا که مضارع

از خروج ضمه بسوی کسره وهم از بجهت در قیل و بیع تو الی کسرات اختیار افتاد و نه
خروج ضمه بسوی کسره دیگر هر ماضی اجوف که بفتح عین کلمه باشد و ضمیر مرفوع
متحرک بدو متصل شود اگر واو باشد آن فتحه را بالضمه بدل کنند و اگر یا باشد بکسره
بدل کنند پس آن ضمه و کسره عین را نقل کنند و بما قبل دهند و آن واو و یا از جهت
اجتماع ساکنین بیفتند چون قُلْتُ و بِعْتُ و اخوات ایشان که در اصل قَوَلْتُ و
بَیَعْتُ بود و این قول اکثر صرفیان ست و زمخشری نیز همین قول اختیار
کرده است سوال این فتحه را چرا در واوی بالضمه و در یائی بکسره بدل کردند جواب
زیرا که واو و یا از جهت تحرک و انفتاح ما قبل خواست که الف گردد و این الف از
جهت اجتماع ساکنین خواست که بیفتد و دلالت نبود بر حذف واو و یا از آنکه
ما قبل واو ضمه و ما قبل یا کسره نبود پس ضمه در واوی و کسره در یائی آوردند تا
دلیل باشد بر حذف واو و یا و التباس نگردد بنای واوی بنای یائی و بنای یائی بنای واوی
سوال واو و یا در قُلْتُ و بِعْتُ نمیخواهد که الف گردد از آنکه وقوع حرف ساکن
بعد واو و یا مانع تعلیل ست جواب این سکون عارضیست و لازمی از آنکه
بلحوق ضمیر پیدا شده است سوال بعد آوردن ضمه در واوی و کسره در یائی
نیز واو و یا از جهت تحرک و انفتاح ما قبل خواست که الف گردد و آن الف

والف همیشه ساکن باشد پس این فتحه واو هم در حکم سکونست در عُوْدَة جمع عُوْدَة و عُوْدَة
جمع کُوْز یا نشد از انکه بعد واو الف نیست و اعلال غیر جمع تورّث شاذ ست یا آنکه تقدیر
مقصورست از شیارة چنانکه بَدَد و عَلَط که در اصل بَدِید و عَلِیط بود الف را حذف
کردند از جهت تخفیف دیگر هر واو و یا که مکسور باشد و ما قبل او مضموم کسره بر انها
دشوار دارند و حرکت واو و یا نقل کرده بما قبل دهند و او ساکن از جهت کسره
ما قبل یا شود و یا ساکن سلامت ماند چون قِیَل و بِیع که در اصل قُوِل و بُیِع بوده است
و بعضی واو و یا را بالغیر نقل ساکن کنند و قُوَل و بُوَع گویند و بعضی ضمه را اشمام
کنند یعنی ضمه را بوی کسره دهند و لیکن اسکان بنقل مشهور و افصح است
و همچنین اُغِیْثَ و اُسْتُغِیْثَ و مُغَیْثَة و مُسْتَغَیْثَة که در اصل اُغْوِثَ و اُسْتُغْوِثَ و
مُغْوَثَة و مُسْتَغْوَثَة بوده است کسره بر واو دشوار داشتند نقل کرده بما قبل دادند
و او ساکن از باعث کسره ما قبل یا گشت سوال در طَوَیْ و رَوَیْ چرا تعلیل نکردند با انکه
قانون مذکور موجود است جواب از انکه اگر در ایشان تعلیل شود در مضارع
ایشان یعنی در یَطْوِی و یَرْوِی تعلیل جمع شوند و بعضی شارحان جواب گفته اند که
اگر در میان ایشان کسره واو نقل کنند و ما قبل دهند واو یا شود و آن کسرات لازم آید
و آن موجب ثقل ست و تعلیل برای تخفیف ست و فیه نظر زیرا که تو الی کسرات اهون ست

دوِیار جمع دار و ریاح جمع ریح که در اصل جواد و دوار و رواح بوده است واو را از جهت
کسره ما قبل و موافقت احد سیابیل کردند زیرا که حید و دار و ریح در اصل حیود و دود
و روح بوده و در نوای جمع باء یا نگشت از انکه او در وحدان او سلامت ست و در رواد
جمع ریان و او یا نگشت با آنکه ما قبل او کسره است و در واعد او تقلیل شده است از انکه
همزه بدل است از یا زیرا که در اصل رِدَی بوده است پس اگر واو را یا کنند توالی
اعلالین لازم آید از انکه الف فاصل مانع حصین نیست در حکم میتست و وجود
او در حکم عدم است و اعلال طیال جمع طویل با وجود آنکه واو در وحدان
سلامت ست شاذ ست و کسیکه وجود الف بعد واو در اعلال مصدر شرط میگوید
و در اعلال جمع نیز شرط میگوید بر و دار و میشود و تیر جمع تارة و دیم جمع دیمة که
در اصل توَرَة و دِوَم بود از انکه تقلیل شده است و بعد واو الف نیست مگر آنکه
گویند که این قلیل است دیگر هر واو یکه در وحدان ساکن باشد و در جمع میان کسره
و الف افتد آن واو یا گردد چون حوض و حیاض و روض و ریاض که در اصل
حواض و رواض بوده است و در طوال جمع طویل باشد از انکه واو در وحدان
ساکن نیست و اعلال حیاد که در اصل جواد بالکسر جمع جواد بالفتح بود با آنکه واو در
وحدان ساکن نیست بسبب آنکه ما قبل الف نباشد مگر مفتوح پس این فتحه جزو الف بود

وحیل و دیمة دویم و قیمة و قیم و قامة و قیم و لهذا حاجة و حوج را شاذ گفته اند فافهم فائدة جلیلة ۱۲ سولوی الوزعلی سلمه

وقَاوِمَ وبَايِعَ ومَايِنَ ومَاينَ همزه نگشت ازانکه در قَاوَلَ وقَاوَمَ وبَايَعَ
ومَاينَ ومَاينَ الف نشده است وهمچنین در طَاوِ ورَاوِ همزه نگشت ازانکه در طَوَى
ورَوَى الف نشده است دیگر هر مصدر یکه از اجوف واوی که بکسر فا کلمه بود و در
فعل او تعلیل شده باشد واجب است که او را از جهت کسره ما قبل موافقت فعل
بیا بدل کنند چون قَامَ قِيَامًا وصَامَ صِيَامًا که در اصل قِوَامًا وصِوَامًا بود و در قَالَ قَوْلًا
وصَامَ صَوْمًا واو بانشد ازانکه فا کلمه مکسور نیست و در قَاوَمَ وقِوَامًا وجَاوَزَ جِوَازًا
واو بانشد ازانکه در فعل او تعلیل نشده است وتصحیح حَالَ حِوَلًا باوجود کسر فا و
اعلال فعل شاذ است وبعضی گفته که تصحیح حَالَ موافق قیاس ست زیرا که اگر واو را یا
بدل کنند التباس بحِيَلٌ می آید که جمع حیلة است والتباس مانع تعلیل ست
وبعضی گفته اند که وجود الف بعد واو شرط این تعلیل ست واین قول مختار
زمخشری نیست پس در حَوَلًا سوال وارد نشود لیکن بر قیاسی که در اصل قِوَامًا بوده است
وارد خواهد شد ازانکه تعلیل شده است وبعد واو الف نیست مگر آنکه گویند بعد
واو الف لفظًا باشد یا تقدیرًا وانجا الف تقدیریست ازانکه در اصل قِوَامًا بوده است
بعده قصر کردند وهمچنین هر جمع که از اجوف واوی بکسر فا کلمه بود و در واحد او تعلیل شده باشد
واجب است که آن واو را از جهت کسره ما قبل موافقت واحد او بیا بدل کنند چون جِيَادٌ جمع جَيِّدٌ

اخراز سنت از فعلان وفعلان از انکه جمع نیست

سلاک وسراز کسره واو انیا بیع

انداز انکه مصدر

رفتن رگل سلمه الف

نقاسه ۲۴

همچنین تصحیح حال

بیان وزان مصدر

ابن مالک گفته که این بیت مشتمل بر اعلال وابدال است

نقاسه ۲۵ مولوی الوزنی

نقاسه ۲۶ علامه قفال

نقاسه ۲۷

نقاسه ۲۸ که در قوله

عاد آمده است

حمل الشیء

الف لیست الواو

نقاسه ۲۹ مولوی

قیاما آمده است

نقاسه ۳۰ که در قوله

حذف کردند واین جمعست میان دو اعلال در دو حرف اصلی که میان ایشان فاصل
حرف اصلی نیست جواب جمع میان دو اعلال در وی شاذست مانع سوم
بودن لفظ از افعل تعجب چون ما اقوله و ما ابیعه یا از افعل التفضیل چون
اکور و ازین یا از افعل صفت چون اسود و ابیض مانع چهارم بودن کلمه
ملحق برباعی چون جهور و شریف و در خلوة و جلیة نیز اعلال نکردند از آنکه واو
بجای عین کلمه نیست و تصحیح مستحوذ و مستصوب و اخیلت و اغیلت با وجود علت
اعلال شاذست یا آنکه تا دلیل شود بر اصل اخوات خود دیگر هر واو و یا که بجای
عین کلمه در مصدر باب افعال و استفعال باشد قلب کرده شود بالف برای
موافقت ماضی پس حذف کرده شود الف از جهت اجتماع ساکنین و تا عوض
او در آخر کلمه آورده شود چون اقامة و استقامة که در اصل اقواما و استقواما بوده است
و نزد یک سیبویه ترک تعویض اینجا جائزست و نزد یک فراء ترک تعویض جائز
نیست مگر آنکه اضافت کنند کقوله تعالی و اقام الصلوة و دیگر هر واو و یا که بعد الف
اسم فاعل افتد و در ماضی آن او و یا را بالف مبدل کرده باشند واجب سطر دست
کرآن او و یا را در اسم فاعل بهمزه مبدل کنند چون قائل و بائع که در اصل قاول و بایع بوده است
و در غار و صائد همزه نگشت از آنکه در غور و صید الف نشده است همچنین در مقال و

یک چشم ۱۲ سر بلند از کبر ۱۲

۵۱ ایجتمان لغتین را ۵۲ نقیض ۱۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹

بعد واو ست از آنکه سکون لام عارضی ست لازمی نیست اما در اقامة و استقامة
که در اصل اقوماً و استقوماً بودو اعلال شد با آنکه حرف ساکن بعد واو ست از جهت
موافقت فعل مانع دوم اعلال لام کلمه مانع تعلیل عین کلمه است تا بواسطه اعلالین
نباشد چون یَطوی و یَروی که مضارع مجهول ست سوال در یدعی اول واو را
بیا بدل کردند بعده یا را بالف بدل کردند این جمع میان دو اعلال ست و همچنین
در یقی که در اصل یَوقی بود واو را حذف کردند و یا را ساکن کردند و همچنین در قِ
که اصل اُوقِ بود واو را حذف کردند از برای موافقت تقِی و یا را از جهت وقف
و همزه را از جهت استغنا و همچنین در اُوَیصِل تصغیر وَاصِل که در اصل وُوَیصِل
بود واو اول را بهمزه بدل کردند و دوم بدل ست از الف زائده جواب اجتماع
اعلالین مطلق ممتنع نیست بلکه در دو حرف اصلی که میان ایشان فاصل اصلی
نباشد بخلاف یدعی که دو اعلال در دو در یک حرف شده است و بخلاف اُوَیصِل
که در و نیز دو اعلال جمع شدند یکی در حرف اصلی و دوم در حرف زائده و بخلاف
یقی و قِ که در ایشان میان دو حرف اعلال حرف اصلی فاصل ست سوال
در استحی که بر قول بنی تمیم در اصل اِستَحیَا بود یای آخر را الف کردند بعده یای اول را
بعد نقل حرکت او نیز بالف بدل کردند و این الف را از جهت اجتماع ساکنین

بالف ساکن بدل کنند جواب محققان گفته اند که چون خواهند که واو و یا را بالف
بدل کنند اولاً ساکن میکنند بعده بدل میکنند سوال لیس که در اصل لیس
بوده است بروزن فعل یا متحرک ماقبل او مفتوح واز جمیع موانع خالی ست چرا
یا را ساکن کردند و بالف بدل نکردند جواب تا دلالت کند بر عدم تصرف او و
غلبهٔ مشابهت او بحرف در حق عدم دلالت بر حدث و زمان و عدم دلالت بر معنی
بنفس خود بدانکه هر الفی که در ناقص بدل از واو ست چون رَمَی آنرا بصورت یا مینویسند و
دندان یا نقطه کردن محض خطاست چنانکه بالا گذشته دیگر هر واو و یا که بجای عین کلمه
مفتوح باشد و ماقبل او ساکن و واجب ست که فتحهٔ عین کلمه را نقل کنند و بماقبل دهند
و آن واو و یا را بالف بدل کنند اگر موانع نباشد چون یَقُولُ و یَبِیعُ و یَخَافُ و یُهَابُ
و اَغَاثَ و اِسْتَغَاثَ و مَقَالٌ و مَرَاحٌ که در اصل کَقَوْلٍ و یَبْیَعُ و یَخْوَفُ و یَهْیَبُ و اَغْوَثَ
و اِسْتَغْوَثَ و مَقْوَلٌ و مَرْوَحٌ بوده است و موانع چهار ست یکی وقوع حرف ساکن بعد او
و یا تحقیقاً چون مَقَالٌ و مَخَاطٌ یا تقدیراً چون مَقُولٌ و مَخِیطٌ که در اصل مَقْوَلٌ و مَخْیَطٌ بوده
الف را حذف کردند برای تخفیف چنانکه در هَنْدٌ و عَلَبِطٌ که در اصل هَنْدَدٌ و عَلَابِطٌ بود و
در یَقُلْنَ و لَمْ یَقُلْ مضارع مجهول که در اصل یُقْوَلْنَ و لَمْ یُقْوَلْ بود اعلال شد بآنکه حرف ساکن

بفتح عین چون جَوَلَانٌ وَدَوَرَانٌ وَحَیَوَانٌ وَسَیَلَانٌ عَوَرَمی وَحَیَدَی وَتصحیح مَوَدَان
باوجود علت اعلال از آنکه مجموعست بر حَیَوَانٌ که نقیض اوست واین تعلیل در
ناقص هم آمده است چنانکه در دَعَا وَرَمی وَعَصَا وَهَدی که در اصل دَعَوَ وَرَمَیَ
وَعَصَوَ وَهَدیَ بود و در حَوْبَةٌ وَجَیْلٌ واو و یا را بالف بدل نکردند از آنکه حرکت او
و یا عارضی ست لازمی نیست زیرا که در اصل حَوَابَةٌ وَجَیَلٌ بوده است حرکت
همزه نقل کرده بما قبل دادند و همزه را حذف کردند حَوْبَةٌ وَجَیْلٌ شد و همچنین
در اُحْشِیَنَّ یا را بالف بدل نکردند از آنکه حرکت یا عارضی ست بسبب اجتماع ساکنین
پیدا شده است و همچنین در دَعَوَا اللّٰهَ وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ عارضی ست که لعارض اجتماع
ساکنین آمده است و همچنین در وَعَوْرَةٌ وَقَاهُمُ اللّٰهُ واو را بالف بدل نکردند زیرا که
حرکت ما قبل واو عارضی ست از آنکه لعارض عطف آمده است یا آنکه فتحه ما قبل
در کلمه دیگرست و همچنین فتحه تَوَنِّی تَمُوتُ و تصحیح قَوَدٌ وَغَیَبٌ وَخَوَنَةٌ وجود علت
اعلال شاذست چنانکه اعلال یَاجَلُ وَیَاأَسُ که در اصل یَوْجَلُ وَیَیْأَسُ
بوده است بغیر وجود علت اعلال شاذست لیکن تصحیح قَوَدٌ وَغَیَبٌ وَخَوَنَةٌ
و اعلال یَاجَلُ وَیَاأَسُ جائزست سوال واو در قَوَلَ و یا در بَیَعَ متحرک است
و الف همیشه ساکن ست و بدل از حبس بدل نمی یابد پس حرف متحرک را چگونه

۱ دور اول بلام از بوی ابن حرکت
۲ ناقص ست بسبب نواصب و جوازم و
۳ معنف ست بسبب فصل میان کسره و یا
۴ و دعا حرف متحرک ما قبل ساکن
۵ و ما قبل از مضمون
۶ پس حرکت او بنا بر طرف او
۷ الی آخره بیان کسب و فرق میان
۸ باشد بالف زیرا که مفتوح
۹ که در اصل ابی کاد و هو یکاد
۱۰ یاجل

درخشین که آن یای ضمیرست بالحقیقة کلمه دیگرست اگرچه فعل با فاعل در حکم یک کلمه
است وفیه نظر زیرا که حرف ساکن در وعوار سیانیز بالحقیقة کلمه دیگرست پس چرا
واو و یا را بدل نکردند جواب زیرا که التباس تثنیه بواحد اینجا مانع تعلیل ست بخلاف
خشین و دعت و رمت مانع چهارم بودن کلمه بمعنی کلمه دیگر که در وی علت
اعلال موجود نیست مانع تعلیل ست چون عور و صید که در معنی اعور و اصید ست با در معنی
اعوّد و اصیاد ست از آنکه سر لغتی که از الوان و عیوب ست حق باب افعل و افعیلال ست
پس اگر در غیر این هر دو باب بیاید گفته شود که در معنی این دو باب ست همچنین
در دعوا و احور و ابیض بمعنی تداعوا و تجاوروا و تباوا جواب آنست از آنکه در ایشان معنی مشارکت نیست
زیرا که معنی ازدواج بایکدیگر جفت شدنست چنانچه تزاوج و معنی اجتوار بایکدیگر همسایگی
کردن آمده است چنانکه معنی تجاور در باب افتعال موضوع برای مشارکت نیست پس در معنی
باب تفاعل باشد که موضوع برای مشارکت ست سوال زایل شد از در واز آمده است
پس بایستی که واو در وی سالم ماندی چنانکه در ازدواز واز سلامت ست
جواب حمل نظیر بر نظیر دلیل ضعیف ست پس قیاس برد شاید مانع پنجم
دلالت کلمه بر معنی اضطراب و حرکت مانع تعلیل ست تا حرکت لفظی دلالت
کند بر حرکت معنوی و این در کلمه ایست که بر وزن فعلان و فعلی باشد

یافته نشد و جواب چهارم اگر در عین کلمه تعلیل میکردند و لام کلمه را اسلامت
مبدل استند طای شدی لازم آمدی التباس باب ضرب یضرب بباب سمع
یسمع مانع سوم وقوع حرف ساکن بعد واو و یا مانع تعلیل ست چون جوادٌ
وطویلٌ وعیونٌ و بعضی مانع اول را ذکر نکرده اند از آنکه داخل درین مانع است
زیرا که در دعوا و رمیا وقوع حرف ساکن بعد واو و یا ست لیکن محققان ذکر
کرده اند از جهت آنکه این مانع جائیست که حرف ساکن در یک کلمه باشد که دران
کلمه واو و یا ست و حرف ساکن در دعوا و رمیا که آین الف ضمیرست فی الحقیقة کلمه
دیگرست اگرچه فعل با فاعل در حکم یک کلمه است پس معلوم شد که عدم ابدال در ایشان
از جهت التباس مثنی بمفرد ست نه از جهت این مانع سوال در تحیین که در اصل
تحیین بود چرا یا را بالف بدل کردند بعده آن الف را از جهت اجتماع ساکنین
حذف کردند با آنکه بعد یای متحرک حرف ساکن ست و همچنین در دعوت و رمیت که
در اصل دعوت و رمیت بود چرا واو و یا را بالف بدل کردند بعده آن الف اول را
از جهت اجتماع ساکنین حذف کردند با آنکه بعد واو و یا حرف ساکن ست جواب
لحوق حرف ساکن درین الفاظ بعد ابدال ست جواب دوم بالا ذکر کردیم که
این مانع جائیست که حرف ساکن از کلمه باشد که دران کلمه واو و یا و حرف ساکن

ومثل عین یائے از نصر نیامده است جواب سوم این التباس نیست بلکه
اشتراک است والا اشتراک جائز و التباس ممنوع زیرا که التباس آن باشد که از طرف معلل
باشد و این از طرف واضع است نه معلل مانع دوم تعلیل لام کلمه مانع تعلیل عین کلمه است
تا توالی اعلالین در ان کلمه لازم نیاید چون طوی و قوی که در اصل طوی و قوو
بوده است یا در کلمه دیگر چون حیی که اعلال عین کلمه موجب ست که در یحیی او اعلال
جمع شوند و بعضے گفته اند که در حیی یا الف نگشت تا دلالت کند بر اصل کلمات
دیگر و بعضے گفته اند تا حکم باب لفیف مقرون مختلف نگردد یعنے چون دطوے
و قوی الف نگشت از جهت اجتماع اعلالین در حیی نیز الف نگشت تا حکم باب مختلف
نگردد و در طوی یا و قوی یا الف نگشت با آنکه در لام کلمه تعلیل نشده است از آنکه
محمول ست بر طوی و قوی سوال در طوے و قوی چرا عین کلمه را تعلیل نکردند
و لام کلمه را سلامت ندشتند تا توالی اعلالین نیامدی جواب اول التعلیل لام کلمه
سابق ست از تعلیل عین کلمه زیرا که لام کلمه محل تعلیل و تغییر ست و لهذا اعراب در آخر
کلمه تغیر شود نه در اوسط پس تعلیل نیز در آخر کلمه کرده شود جواب دوم تا در مضارع اثبات
ضمه بر یا لازم نیاید جواب سوم اگر عین کلمه را بالف بدل میکردند و لام کلمه سلامت
میداشتند در آخر کلمه حرف علت بودی و ماقبل وے الف و اینچنین کلمه در کلام عرب

التباس بفعل واحد نمی آید زیرا چه بعد تعلیل یرضان و یخشان میماند چرا تعلیل نکردند
جواب در حالت نصب التباس تثنی بفعل واحد می آید زیرا چه نون تثنیه
در حالت نصب بیفتد لن یرضا و لن یخشا ماند سوال در ارضیا و اخشیا التباس
بفعل واحد نمی آید زیرا چه بعد تعلیل ارضا و اخشا میماند چرا تعلیل نکردند جواب
ایشان محمول اند بر یرضیان و یخشیان زیرا چه امر ماخوذست از فعل مضارع
سوال در عصوان در حیان التباس بواحد نمی آید زیرا چه بعد تعلیل عصا ان
در حان می ماند چرا تعلیل نکردند جواب در حالت اضافت التباس
اسم تثنی باسم واحد می آید زیرا چه نون تثنیه در حال اضافت بیفتد عصاک و
رحاک می ماند سوال در قال و باع نیز التباس واوی بیائی و التباس یائی
بواوی می آید زیرا چه قال مشتق از قیلولة و باع مشتق از بوع نیز آمده است
و معنی قیلولة میان روز خفتن و معنی بوع گام کشاده زدن ست پس باید که
هیچ کی را تعلیل نکردند تا التباس یکی بدیگری نیاید جواب این مقدار
تحمل است پس سوال وارد نمیشود جواب دوم در قال و باع التباس تثنی بواحد
نمی آید و مانع تعلیل التباس تثنی بواحد ست چنانچه ذکر کرده شده است و التباس واوی
بیائی زائل میشود از مضارع ایشان چون یقول و یبیع زیرا که معتل عین واوی از باب ضرب

بسوی ضمه لازم آید واگر واو را یا بدل کنند تو الی کسرات لازم آید و هر دو ممنوع است
واگر واو را تا بدل کنند هیچ محظور لازم نیاید پس قلب واو تا اختیار افتاد
جواب ششم اگر در اُوتُقِدَ اول واو را یا بدل کنند بعد ه یا را تا بدل نمایند
روا نباشد زیرا که یا عارضی خواهد بود نه لازمی و یای عارضی تا بدل کردن روا
نیست پس ابتدا اَوْ واو را تا بدل کردند لهذا در اِیْتَمَرَ و اِیْتَمِرَ یا را تا بدل کردند
نگردند زیرا چه یا لازمی نیست بلکه بدل است از همزه و ادغام در اِتَّخَذَ یَتَّخِذُ که در اصل
اِیْتَخَذَ یَئْتَخِذُ بود با وجود آنکه یا لازم نیست بلکه بدل است از همزه شاذ است جواب
هفتم اگر واو را یا کنند فعل واحد گاهی یای گردد و گاهی واوی یعنی فعل معروف
یای گردد چون اُیْتُقِدَ و فعل مجهول واوی چون اُوتُقِدَ پس ابتدا اَوْ واو را تا
بدل کردند فصل سوم در بیان قوانین اعلال اجوف یکی آنکه هر واو و یا
که متحرک باشد بحرکت لازم و ماقبل او مفتوح باشد بفتحه لازم واجب است
که بالف بدل کنند اگر موانع نباشد چون قَالَ وَبَاعَ وَخَافَ وَهَابَ وَطَالَ
وَبَابَ وَنَابَ که در اصل قَوَلَ وَبَيَعَ وَخَوِفَ وَهَيِبَ وَطَوِلَ وَبَوِبَ وَنَيِبَ بود
وموانع پنجست یکی التباس مثنی بواحد چنانچه در رَدَّ عَوَّ اورَ بیا واو یا سلامت اند
زیرا که اگر تعلیل کنند التباس مثنی بفعل واحد شود سوال در رَضِيَانِ وَحَيِيَانِ

از جهت آنکه مشابهت[۱] بلواو دارد پس اصل در نیاب ابدال واو ست بتا و
ابدال یا فرع ست و دام که عمل با صل ممکن باشد صیرورت بسوی فرع
روا نباشد جواب سوم مقصود از ابدال واو بتا در اوتقد اد غام ست نیز اگر
اگر واو را بیا بدل کنند بعده یا را بتا بدل کنند و تا در تا ادغام کنند کثرت تغییر لازم
آید خلاف[۲] مقصود و آن درست نیست بخلاف مدعی که در وی مقصود از ابدال
واو بیا ابدال یا بالف ست برای تخفیف پس کثرت تغییر انجا متحمل باشد جواب
چهارم در اعمال دلیلین اینجا هیچ فائده نیست پس بضرورت قصر مسافت کردند که واو را
ابتدا از بتا بدل کردند و در مدعی فائده آن در خط[۳] ظاهر میشود زیرا که این الف
از انجهت که بدل از یاست بصورت یا نوشته آید جواب پنجم اگر در اوتقد واو را
بیا بدل کنند توالی کسرات لازم آید و این روا نیست پس واو را ابتدا بتا بدل
کردند سوال در میزان و میقات نیز توالی کسرات لازم می آید پس بایستی که واو
را بیا بدل نمیکردند جواب اگر واو را بیا بدل نمیکردند خروج کسره بسوی ضمه لازم
آمدی زیرا که واو از پس کسره بمنزله ضمه است و توالی کسرات اهون ست از خروج
کسره[۴] بسوی ضمه پس توالی کسرات اختیار افتاد لان مَنِ ابْتُلِیَ بِبَلِیَّتَیْنِ
فَیَخْتَارُ اَهْوَنَهُمَا بخلاف اوتقد که اگر واو در وی سلامت دارند خروج کسره

پس اختیار کنند آسان تر بنا بر ایشان

بدارند وضمہ ماقبل را بکسرہ بدل کنند تا یا بسلامت ماند چون بِیْفٌ وعِیْنٌ جمع اَبْیَفُ واَعْیَنُ
کہ در اصل بُیُفٌ وعُیُنٌ بود دیگر ہر واو و یا کہ در باب افتعال بجای فا کلمہ باشد جائز
مطرد ست کہ آن واو و یا را بتا بدل کنند و تا را در تا او غام کنند و این مشہور ست
و اصح چون اَلتَّقَدُ یَتَقَدُ اِتِّقَادًا فَھُوَ مُتَّقِدٌ وَالتَّسَرُ یَتَسَرُ اِتِّسَارًا فَھُوَ مُتَّسِرٌ کہ در اصل
اِوْتَقَدَ یَوْتَقِدُ اِوْتِقَادًا فَھُوَ مُوْتَقِدٌ وَاِیْتَسَرَ یَیْتَسِرُ اِیْتِسَارًا فَھُوَ مُیْتَسِرٌ بود و سوال در
اِوْتَقَدَ قانون مذکور ابدال واو بتا تقاضا میکند و سکون واو و کسرۂ ماقبل ابدال واو
بیا و اصل ہر دو دلائل اعمال ست نہ اہمال پس بایستے کہ اول واو را بیا بدل میکردند
بعدہ یا را بتا تا ترک عمل باحد الدلیلین لازم نیاید چنانچہ در مَیِّتٌ کہ در اصل مَیْوِتٌ بود
واو را بیا بدل کردند بعدہ یا را بالف تا ترک عمل باحد الدلیلین لازم نیاید جواب
اول ہر دو دلیل آنجا عمل میکنند کہ ہر دو متساوی باشند و اینجا ہر دو متساوی
نیستند بلکہ یک قوی و دیگر ضعیف از آنکہ میان واو و تا قرب مخرج ست این قرب
ابدال واو بتا تقاضا میکند و کسرۂ ماقبل ابدال واو بیا لیکن کسرۂ ماقبل در معرض
زوال ست بسبب احتمال سقوط ہمزۂ وصل چنانچہ گوئی وَاتَّقَدَ فَاتَّقَدَ وَاتَّسَرَ فَاتَّسَرَ
پس معارض نگردد مر قرب تای افتعال را جواب دوم واو را کہ بتا بدل
نیستند از جہت آنکہ میان واو و تا قرب مخرج ست و یا را کہ بتا بدل میکنند

از جہت

برابدال از انکه تخفیف در حذف بیشتر است از ابدال جواب دوم قانون
مذکور ابدال را تقاضا میکند و موافقت مضارع حذف را و لیکن موافقت
مضارع امرے ثابت ست و کسرهٔ ماقبل در معرض زوال ست بسبب
احتمال سقوط همزهٔ وصل پس معارض نگردد مر موافقت مضارع را و این
تعلیل در اجوف ناقص هم می آید چنانچه در قیل که در اصل قَوَلَ بود حرکت
واو را بماقبل نقل کردند بعد ازالهٔ حرکت ماقبل بعده و او ساکن شد ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند قِیَلَ شد و نَدِعَیْنُ که در اصل تَدْعُوُ عَیْنٌ بود
حرکت واو را نقل کردند بعد ازالهٔ حرکت ماقبل بعده و او ساکن ماقبل او مکسور
واو را بیا بدل کردند لاجتماع ساکنین شد میان هر دو با یک یا را حذف کردند
تَدِعَیْنُ شد و دیگر هر یائی که ساکن باشد و ماقبل او مضموم آن یا واو گردد چون
یُوْقِنُ و مُوْقِنٌ که در اصل یُیْقِنُ و مُیْقِنٌ بوده است این تعلیل در اجوف هم می آید
چنانکه در فُعْلٌ اسم بضم فا و سکون عین چون عین کلمه یا بود و او شود چون طُوْبٰی و
کُوْسٰی که در اصل طُیْبٰی و کُیْسٰی بود بخلاف فعلیٰ صفت که یا ے او اسلامت بداند و
ضمهٔ ماقبل یا را بکسره بدل کنند تا یا سلامت ماند چون مِشْیَةٌ و حِیَکٌ و قِسْمَةٌ ضِیْزٰی که در اصل
حِیَکٌ ضِیْزٰی بود و همچنین در فعل بضم فا و سکون عین که جمع افعل ست یا ے او سلامت

نام زنی ست ۲ جمع امت وزن او فعلاست نه افعال مشتق از وسامت ۳ ست
نه از سمو ۴ ست دیگر هر جا که دو واو در اول کلمه بهم آیند و هر دو متحرک باشند واجب
است که نخستین را بهمزه بدل کنند چون اَوَاعِد و اُوَعِّد و اَوَاصِل و اُوَصِّل
که در اصل وَوَاعِد و وُوَعِّد و وَاصِل و وُوَصِّل بود اگر واو دوم ساکن باشد
جایز ست که نخستین را بهمزه بدل کنند چون اُوَری که در اصل وُوْرِی بوده است
و بعضی در وُوْرِی بدل نمی کنند زیرا که واو دوم بدل ست از الف و اری اگر واو
اول را بدل کنند توالی اعلالین لازم آید و آن روا نیست که کلمه بدان مختل گردد
سوال در اُوَلی که در اصل وُوَلی بود ابدال واو واجب شد با آنکه واو دوم ساکن
است جواب زیرا که محمول ست بر اُوَل جمع اُولی که در اصل وُوَل بود و ابدال
در اُوَل واجب ست از جهت آنکه هر دو واو متحرک اند دیگر هر واو که ساکن باشد
و ما قبل او مکسور واجب ست که بیا بدل کنند اگرچه سکون و کسره عارضی باشد
چون اِلْقَاد و اِسْتِقَاد و مِیزَان و مِیقَات که در اصل اِوْقَاد و اِسْتِوْقَاد و مِوْزَان و مِوْقَات
بود سوال نُوَکه در اصل اُوْعِدَ بود قانون مذکور موجود ست چرا او را بیا بدل
نکردند جواب اصل قانون مذکور ابدال را اقتضا می کند و موافقت مضارع
حذف را و هر جا که حذف و ابدال معارض شوند آنجا حذف را ترجیح دهند

واگر واو را باکسره حذف کنند در فرع دو تغییر لازم آید و آن درست نیست زیرا که در اصل او از یک تغییر بیش نشده است پس زیادت فرع بر اصل باشد و آن روا نیست و در شرح تصریف پنج گنج گفته است که تصحیح دقایه یکشاذ است و در عِدَة وزن که در اصل اوْعِدٌ واوْزِنٌ بوده است واو از جهت موافقت مضارع حذف شده است و همزه از جهت استغنا یعنی از جهت آنکه احتیاج بدو نماند و این اصل باعتبار وضع است اما باعتبار آنکه بنای امر بعد تعلیل مضارع است در اصل عِدْ وزِنْ ماخوذ از تَعِدُ وتَزِنُ بود و بضم الدال والنون لعده علامت استقبال را حذف کردند و دال و نون را ساکن کردند از جهت بنای امر عِدْ وزِنْ شد همچنین در قِ فخ که در اصل اوْقِ واوْخِ بود و واو افتاد از جهت مضارع و همزه از جهت استغنا و یا از جهت امر دیگر هر واو یکه در فا کلمه یا در عین کلمه مضموم باشد جائز مطرد است که وی را بهمزه بدل کنند چون اُجُوهٌ و اُقِّتَتْ و اُدُورٌ و اُعُورٌ که در اصل وُجُوهٌ و وُقِّتَتْ و دُوَرٌ و عُوَرٌ بود همچنین اگر مکسور باشد نزد یک بعضی روا است که واو همزه گردد چون اِشَاحٌ و اِسَادَةٌ که در اصل وِشَاحٌ و وِسَادَةٌ بود از جهت سعید بن جبیر در دعا اِعاذها و همچنین اِمَاما این ابدال در واو مفتوح بر خلاف قیاس بر سبیل قلت آمده است چون اَحَدٌ و اَنَاةٌ و اَسْمَاءٌ که در اصل وَحَدٌ و وَنَاةٌ و وَسْمَاءٌ بوده است و اَسْمَاءُ اینجا

ازروی صیورت و در رو غدٌ و وزنُ واو نیفتاد زیرا که کسره نیست سوال سَعَةٌ
در اصل وَسَعٌ بود بفتح واو واو را چرا حذف کردند با آنکه کسره نیست جواب
لانشکم که در اصل بفتح واو بود بلکه در اصل بکسرهٔ واو و سین سَعَةٌ مکسور بود لیکن
بعد حذف واو سین را فتحه دادند از جهت مجاورت حرف حلق کذا ذکره صاحب العلل
الخلیلی فی شرحه و در رو صَالٌ و دِفَاقٌ واو نیفتاد زیرا که در مضارع ایشان
یعنی در یَصِلُ و یُوَافِقُ واو نیفتاده است سوال در رو جهة قانون مذکور
موجود ست واو چرا نیفتاد جواب اول تا دلالت کند بر اصل اخوات خود این قول
ابو عثمان مازنی ست جواب دوم در رو جهة اسم تو جهة است مصدر نیست این
قول ابو علی فارسی ست و این جواب صواب تر ست زیرا که اگر تصحیح از جهت
دلالت بر اخوات بودی فعل او را نیز تصحیح میدادند چنانچه اِسْتَحْوَذَ و اِسْتَنْحَوَذَ
اِسْتَحْوَذَ و اِسْتَصْوَبَ اِسْتَصْوَبَ آیا پس تعلیل فعل دلالت میکند که
او اسم تو جهة است مصدر نیست سوال در رو غایة قانون مذکور موجود ست واو چرا
نیفتاد جواب زیرا که کسرهٔ واو بعد حذف واو عین کلمه را دادن ممکن نیست زیرا که
اگر کسره بعد حذف واو بقاف و هند الف بر حال خود نماند یا گردد چنانچه در مَحَارِيبَ
و مَفَاتِيحَ و چون الف یا گردد دو الف کسرات لازم آید و آن موجب ثقلست و اعلال برای تخفیفست

بکسره چرا حذف نکردند بعده عین کلمه را کسره مے دادند تا ابتدا بساکن لازم
نیاید جواب اگر واو را باحرکت حذف میکردند مزیت فرع بر اصل لازم آمد
زیرا که فعل در اعلال اصل ست و مصدر در تعلیل فرع او و در فعل از یک تغییر
بیشتر نشده است و آن حذف[۱] نفس واو ست پس اگر در مصدر واو باحرکت [۱] ای حذف واو ساکن ع متحرک
حذف شود سه تغییر لازم آید حذف واو و حذف حرکت و احداث حرکت دیگر پس
زیادت فرع بر اصل باشد و آن روا نیست پس بضرورت اول حرکت واو نقل
کردند و بعین کلمه واو را حذف کردند تا مزیت فرع بر اصل لازم نیاید
سوال مزیت[۱] فرع بر اصل هنوز باقی ست زیرا که در اصل از یک تغییر بیشتر نشده [۱] ع
است و آن حذف واو ست و در فرع دو تغییر ست حذف واو و نقل حرکت جواب
این مقدار مزیت فرع بر اصل متحمل ضرر نیست زیرا که اگر حرکت نقل نمی کردند ابتدا بساکن
لازم می آمد و اگر واو را باحرکت حذف میکردند و احداث حرکت دیگر میکردند تغییر
لازم آمدی و در نقل حرکت واو محذوف از دو تغییر بیش نیست حذف واو و نقل
حرکت با آنکه نقل حرکت اسهل ست از حذف حرکت پس ضرورت بسوی تغییر اسهل
اولی باشد سوال واو در عدة در اول کلمه حذف شده است عوض او تا در آخر [۱۲] ع
کلمه چرا آوردند جواب اگر تا در اول کلمه مے آوردند التباس مصدر بفعل مضارع آید

یکی تغییر نقل حرکت
بلزوم بعد خلاف
مشهور عند الجمهور
در صورت نقل تغییر
تغییر لازم آید
مصنف الصرف جواب
فرق آنست که در صورت تغییر
فصل اگر چه تغییر
لازم آید لیکن
موافق مضارع در
وزن ساکن بیشتر
شود و اگر واو
را بحرکت حرف
کنند بر خلاف حرف
موافق نیست ۱۲

ودر يَدَعُ فتحه دادند از جهت حرف حلق پس در يَذَرُ هم فتحه دادند تا در لفظ و معنی موافقت
باشد سوال در يَدَعُ حرف حلق بجای عين فعل است چرا فتحه ندادند و در باب مَنَعَ يَمْنَعُ
نبردند جواب اصل تاويل بود بر اصل اخوات جواب دوم اين حکم سماعی ست
قياسی نيست وگرنه در عين فعل يَدْخُلُ و لام فعل يَصْلُحُ نيز حرف حلق ست بايستی
که فتحه ميدادند و در باب مَنَعَ يَمْنَعُ می بردند سوال در کتب لغت لَطَأَ از باب
سَمِعَ يَسْمَعُ آورده اند و همچنين يَسَعَ پس در ايشان نه کسرهٔ تحقيقی ست نه کسرهٔ
تقديری و او را در ايشان چرا حذف کردند جواب از انکه معتل فا واوی از باب
سَمِعَ يَسْمَعُ بيشتر لازم می آيد و لَطَأَ و يَسَعَ متعدی آمده است پس چون ايشان
در معنی مخالف نظائر خود شدند در لفظ نيز مخالفت کرده شد بحذف واو تا مخالفت
لفظی دلالت کند بر مخالفت معنوی گذاني تاج المصادر و ديگر هر مصدری که از
مثال واوی بکسر فاء کلمه باشد و در مضارع او واو حذف شده باشد واجب ست
که آن واو را ازان مصدر از جهت کثرت استعمال و موافقت فعل حذف کنند
و عوض آن واو تا در آخر کلمه در آورند چون عِدَةٌ و زِنَةٌ که در اصل وَعْدٌ و وَزْنٌ
بود سوال چون واو را حذف کردند عين کلمه را کسره از کجا شد جواب چون واو را حذف
کردند عين کلمه را کسرهٔ واو محذوف دادند تا ابتدا بحرف ساکن لازم نيايد سوال واو را

بسم الله الرحمن الرحيم

بسکون ثانی صحیح و اول بکسر ثانی صحیح و اول بکسر ثانی صحیح و اول بکسر

دا ما در یَعِدُ وا عِدْ و لِیَعِدْ که در اصل تَوْعِدُ و اِوْعِدْ و لِوْعِدْ بوده واو را حذف کردند
از جهت موافقت یَعِدُ اگرچه او میان یا و کسره نیست سوال در یَوْعِدُ مجهول
چرا واو را حذف نکردند از جهت موافقت یَعِدُ جواب[۵] زیرا که مجهول مغایر معروف است
و موافقت میانِ متغایرین لازم نیست و در مالِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ واو نیفتاد زیرا چه
یوم الدین فعل نیست یا آنکه این کسرهٔ عارضی ست اصلی نیست و در یُوْعَدُ که
مضارع معروف اُوْعِدَ است واو نیفتاد زیرا که یا مفتوح نیست یا آنکه واو از روی
تحقیق میان یا و کسره نیست بلکه میان همزه و کسره است زیرا که در اصل
یُوْوْعَدُ بوده همزه را حذف کردند از جهت موافقت اُوْعِدُ یُوْعَدُ شد و واو در یَوْجَلُ
نیفتاد زیرا که میان یا و کسره نیست سوال در یَدَعُ و یَهَبُ واو چرا افتاد و
با آنکه میان یا و کسره نیست جواب از آنکه در آنها کسرهٔ تقدیریست زیرا چه
در اصل یَوْدَعُ و یَوْهَبُ بوده است بکسر عین فعل لبعده کسره را بعد حذف واو بفتحه بدل
کردند از جهت حرف حلق بسبب آنکه خاصیت باب مَنَعَ یَمْنَعُ آنست که در عین فعل
یا لام فعل او همیشه حرف حلق باشد چون در یَهَبُ عین فعل و در یَدَعُ لام فعل حرف
حلق بود از جهت مجانست فتحه دادند و در باب مَنَعَ یَمْنَعُ بردند سوال مدّ حرف
حلق نه در عین فعلست و نه در لام فعل پس فتحه چرا دادند جواب[۵۲] زیرا چه در معنی یَمْنَعُ

۵۱ از آنکه چون واو را از یعد حذف کردند
[illegible]
۵۲ واما حذف واو در یدع و یهب
[illegible]

که حرکت همزه مناسب آخر حرف باشد لفظ کنند یعنی اگر همزه مضموم باشد میان
مخرج او و مخرج واو گویند و اگر مفتوح باشد میان مخرج او و مخرج الف گویند و
اگر مکسور باشد میان مخرج او و مخرج یا گویند چون تسائل و تسائل تساؤلا
فهو متسائل و دیگر هر همزهٔ منفرده که متحرک باشد و ماقبل او نیز متحرک باشد واو
بود که وی را بین بین کنند چون سَأَلَ و لُؤُمَ و سُئِلَ مگر آنکه همزه مفتوح باشد
و ماقبل او مضموم بود و یا مکسور و ابدال کنند او را بحرف علت که موافق
حرکت ماقبل او باشد چنانچه گذشته در یُؤاخِذُ و مُرُوٌ دیگر هر همزه که متحرک باشد
و ماقبل او ساکن جائز مطرد است که حرکت همزه نقل کنند و بماقبل دهند
و همزه را حذف کنند چون لَیْلٌ و قَدْ فَلَحَ که در اصل لَیْسَالٌ و قَدْ اَفْلَحَ بود
مگر آنکه ماقبل همزه حرف مده و یا یای تصغیر باشد انگاه ابدال و ادغام
جائز است چون خَطِیَّةٌ و مُقَرَّوَةٌ و عَافِیَسٌ و لزوم این اعلال در باب یری
که در اصل یَرْأَیُ بود شاذ است و همچنین در مَلَکٌ که در اصل مَلْأَکٌ بود همزه را
حذف کردند از جهت کثرت استعمال فصل در بیان قوانین اعلال
مثال یلی آنکه هر واو یکه در فعل مستقبل میان یا مفتوح و کسرهٔ لازم باشد واجب است
که آن واو را حذف کنند چون یَعِدُ و یَجِبُ که در اصل یَوْعِدُ و یَوْجِبُ بوده است

ایمّة که در اصل ازمِمّة بوده است دیگر هرجا که دو همزه در اول کلمه بهم آیند همزهٔ
دوم مفتوح باشد و ماقبل او نیز مفتوح باشد یا مضموم واجب ست که همزهٔ دوم را
بواو بدل کنند چون اوادِم و اوئیدِم که در اصل آادِم و آئیدِم بوده است
و همچنین اوئِل که در اصل اوتَل بوده است سوال در اُکرِم که در اصل
اُوکرِم بود همزهٔ دوم را چرا حذف کردند و بواو بدل نکردند با آنکه
قانون ابدال موجود است جواب اول حذف همزهٔ دوم از جهت تخفیف اینجا
واجب ست برخلاف قیاس لکثرة الاستعمال جواب دوم ابدال
همزهٔ دوم بواو در جائی ست که همزهٔ دوم اصلی باشد نه زائد و اینجا
هر دو همزه زائده اند فافهم و یُکرِمُ و نُکرِمُ و تُکرِمُ که در اصل یُؤکرِمُ و نُؤکرِمُ
و تُؤکرِمُ بوده است همزه را حذف کردند از جهت موافقت اُکرِمُ اگرچه
اجتماع همزتین نیست چنانچه واو در تَعِدُوا عَدُوَّ لِنَعِدُ برای موافقت
یَعِدُ حذف کردند سوال در اُوسُ همزهٔ دوم اصلیست پس بایستی
که بواو بدل کردندی جواب در اُوسُ همزهٔ دوم اصلیست لیکن
مفتوح نیست دیگر هرجا که همزه بعد الف زائده اقتدروا باشد که وی را
بین بین کنند و بین بین آن باشد که همزه را میان مخرج او و میان مخرج حرفی

ایمّة که در اصل ازمِمّة بوده است دیگر هرجا که دو همزه در اول کلمه بهم آیند همزهٔ
دوم مفتوح باشد و ماقبل او نیز مفتوح باشد یا مضموم واجب ست که همزهٔ دوم را
بواو بدل کنند چون اوادِم و اوئیدِم که در اصل آادِم و آئیدِم بوده است
و همچنین اوئِل که در اصل اوتَل بوده است سوال در اُکرِم که در اصل
اُوکرِم بود همزهٔ دوم را چرا حذف کردند و بواو بدل نکردند با آنکه
قانون ابدال موجود است جواب اول حذف همزهٔ دوم از جهت تخفیف اینجا
واجب ست برخلاف قیاس لکثرة الاستعمال جواب دوم ابدال
همزهٔ دوم بواو در جائی ست که همزهٔ دوم اصلی باشد نه زائد و اینجا
هر دو همزه زائده اند فافهم و یُکرِمُ و نُکرِمُ و تُکرِمُ که در اصل یُؤکرِمُ و نُؤکرِمُ
و تُؤکرِمُ بوده است همزه را حذف کردند از جهت موافقت اُکرِمُ اگرچه
اجتماع همزتین نیست چنانچه واو در تَعِدُوا عَدُوَّ لِنَعِدُ برای موافقت
یَعِدُ حذف کردند سوال در اُوسُ همزهٔ دوم اصلیست پس بایستی
که بواو بدل کردندی جواب در اُوسُ همزهٔ دوم اصلیست لیکن
مفتوح نیست دیگر هرجا که همزه بعد الف زائده اقتدروا باشد که وی را
بین بین کنند و بین بین آن باشد که همزه را میان مخرج او و میان مخرج حرفی

تقاضا میکند و اعلال از جهت موافقت ماضی ست نه از جهت ثقل ضمه بر واو
زیرا که ضمه و کسره بر واو و یا بعد سکون ثقیل نیست چون ولود ظبی پس دلیل
ابدال قوی و دلیل اعلال ضعیف پس بایستی که اینجا ابدال را ترجیح دهند
بر اعلال جواب اگرچه اجتماع همزتین بذات خود ابدال را تقاضا میکند
لیکن مقصود اصلی از اعلال و ابدال تخفیف ست و تخفیف در اعلال
بیشتر ست از ابدال پس اعلال را ترجیح دهند بر ابدال و در کُل وخُذ و مُر
در اصل اُوکُل و اُوخُذ و اُومُر بوده همزهٔ ثانی را حذف کردند از جهت تخفیف
بر خلاف قیاس لکثرة الاستعمال و همزهٔ وصل را حذف کردند از جهت
استغنا یعنی از جهت آنکه احتیاجی بدو نماند لیکن حذف در کُل وخُذ اولیست
و در مُر جائز ست ازان که استعمال کُل وخُذ بیشتر ست از استعمال مُر لیکن مُر در
ابتدای کلام افصح است از اُومُر قال النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا واضربوهم اذا بلغوا عشرا او در حال
وصل اُمر افصح ست از مُر قال اللہ تعالے وأمر أهلك بالصلوة
دیگر هر جا که دو همزه در یک کلمه بهم آیند اگر یکے از ایشان
مکسور باشد دوم را بیا بدل کنند چنانچه

۵۱ در اکثر نسخ سکون معارض ثقل میشود و علامهٔ ۱۲
۵۲ واو پیوسته موافق قیاس اوکل
۵۳ واوخذ هم روایت کرده اند ۱۲
۵۴ در بعضی نسخ کذا و مر بحذف واو و هو
در بعضی کلام واقع شود لازم آید ثقل و اگر نباشد را بواو ابدال
کنند تا هم ثقل قلیل باقی ماند
۵۵ در بعضی نسخ بحذف واو
در بعضی از نسخ صلے اللہ تعالے
۵۶ از اینجا تا آخر در بعضی نسخ نیست
۵۷ در بعضی نسخ بحذف واو
۵۸ در بعضی نسخ بحذف واو

خلاف قیاس است ۱۲ منه سلمه

وما قبل او یای مدهٔ زائده باشد روا بود که او را بیا بدل کنند و یا را در یا ادغام
کنند چون خطیئة که در اصل خطیئاة بوده است همزه را بیا بدل کردند و یا در یا ادغام
کردند خطیّة شد و لزوم این ابدال بر قول مشهور در نبیّ و بریّة که در اصل
نبیئ و بریاة بوده است شاذ ست و دیگر هر جا که دو همزه در یک کلمه بهم آیند
و همزهٔ اول متحرک و دوم ساکن باشد واجب است که همزهٔ دوم را بدل کنند بحرف علت
که مناسب حرکت همزهٔ اول باشد چون آمَنَ و اُوْمِنَ و اِیْمَانًا که در اصل اَاْمَنَ
اُاْمِنَ و اِاْمَانًا بوده و حکم اوّم حکم امن ست سوال در اُوْمِنَ واحد متکلم که
در اصل اُاْمِنُ بوده است قانون اَمَنَ موجود ست چرا همزهٔ دوم را بالف بدل
نکردند و نیز در اُوْمُّ که در اصل اُاْمُمُ بوده است قانون اُوْمِنَ موجود ست چرا
همزه دوم را بواو بدل نکردند جواب در اُوْمِنُ قانون مذکور با بدال
تقاضا میکند و موافقت ماضی با علال و هر جا که اعلال و ابدال معارض
شوند اعلال را ترجیح دهند بر ابدال از انکه تخفیف در اعلال بیشتر از ابدال
و در اُوْمُمُ ادغام و ابدال همزه معارض شدند و هر جا که ادغام و ابدال
معارض شوند ادغام را ترجیح دهند بر ابدال ازان که تخفیف در ادغام بیشتر
از ابدال سوال در اُوْمِنُ اجتماع همزتین بذات خود ابدال را

بیشتر ست و بیندی آنرا ضبط تواند کرد و درین مختصر یاد کنیم بتوفیق اللہ تعالے

فصل در بیان قوانین تخفیف همزه هر همزهٔ منفرده که ساکن باشد و ماقبل او مفتوح روا باشد که وی را بالف بدل کنند چون رَاْسٌ و یَاْخُذُ که در اصل رَأْسٌ و یَأْخُذُ بوده است همچنین هر همزه منفرده که ساکن باشد و ماقبل او مضموم روا باشد که او را بدل کنند بواو چون بُؤْسٌ و یُؤْخَذُ که در اصل بُؤْسٌ و یُؤْخَذُ بوده است همچنین هر همزهٔ که منفرد و ساکن باشد و ماقبل او مکسور روا باشد که او را بدل بیا کنند چون بِئْرٌ و شِئْتَ که در اصل بِئْرٌ و شِئْتَ بوده است و حکم بِئْسَ و لَئِيمٌ همچنین است و دیگر هر همزه که منفرد و مفتوح ست و ماقبل او مضموم روا باشد که همزه را بواو بدل کنند چون یُؤَاخِذُ که در اصل یُؤَاخِذُ بوده است و همچنین هر همزه که منفرد و مفتوح باشد و ماقبل او واو مدهٔ زائده بود روا باشد که او را بواو بدل کنند و واو را در واو او ادغام کنند چون مُقَرَّةٌ که در اصل مُقَرْوَرَةٌ بوده است همزه را بواو بدل کردند و واو را در واو او ادغام کردند مُقَرَّةٌ شد دیگر هر همزهٔ منفرده که مفتوح باشد و ماقبل او مکسور روا بود که او را بیا بدل کنند چون سِيَرِكُمْ که در اصل سِئْرِكُمْ بوده است همچنین هر همزه که منفرد و مفتوح باشد

ط ۱۲ اگر بخ همزه اقصد علی ست و در همزه نشرت و ازرصت اجوک لمذا اهل حجاز خصوصا قریش همزه را تخفیف میکنند و امیرالمومنین ع رضی اللہ عنه خود وی ست که تا نزل نشد قرآن بزبان قریش و انما یفتنه اصحابه همزه اگر این تو دری کہ جبریل نازل کرد قرآن بهمزه من همزه نخواند ۱۲ صح

ط ۱۲ المنفرد

ف ۱۲ عبارت ست از حرف ملتبس کہ آن را بالش سوا ق او باشد بدان حرف ماقبل او و در همزه منفرد ماقبل او ساکن ست و در همزه مفتوح ماقبل او مضموم و در همزه مکسور ماقبل او مفتوح و در همزه مفتوح ماقبل او مکسور و در همزه ساکن ماقبل او مفتوح یا مضموم یا مکسور

ف ۱۲ و در همزه مفتوح ماقبل او مضموم و در همزه مکسور ماقبل او مفتوح و در همزه ساکن ماقبل او مضموم یا مکسور

ف ۱۲ و در همزه مفتوح ماقبل او مضموم و در همزه مکسور ماقبل او مفتوح و در همزه ساکن ماقبل او مضموم یا مکسور

ف ۱۲ و در همزه مفتوح ماقبل او مکسور و در همزه ساکن ماقبل او مفتوح

نیز بر دو نوع ست نقل بسوی ساکن چون یَقُوْلُ و یَبِیْعُ و نقل بسوی متحرک
بعد ازالهٔ حرکت ماقبل چون قیل و بیع و حذف بر دو گونه است حذف
یک حرف اصلی و این مشترک ست میان اسم و فعل چون اَبٌ و اَخٌ و لَمْ یَعِدْ
و لَمْ یَبِعْ و حذف دو حرف اصلی مختص بفعل ست چون قِ و فِ و ادغام بر
دو گونه است ادغام دو حرف متجانس چون مُدَّ و ادغام دو حرف متقارب
در مخرج چون عبدتُّ و لبثتُ و هر یکی ازین نیز بر سه گونه است واجب چون
مدو جائز چون لَمْ یَمُدُّوْ و ممتنع چون مَدَدْنَ و هر یکی ازین در فصل قوانین ادغام
یاد کرده آید و تخفیف همزه گاهی با بدال باشد چون اٰمَنَ یُؤْمِنُ اِیْمَانًا و گاهی
بحذف چون اَکْرَمْتُ گاهی بتسهیل یعنی بین بین ساختن و بین بین آن باشد که
همزه را میان مخرج او و مخرج حرفی که حرکت همزه مناسب آن حرف ست تلفظ
کنند چون سَاَلَ و هر یکی ازین در فصل قوانین تخفیف همزه یاد کرده آید و تخفیف
او باسکان نیامده است و همچنین تخفیف او بحذف در ابتدای کلمه نیز نیامده است
و نَاسٌ که در اصل اُنَاسٌ بود بضم همزه شاذ است یعنی بر خلاف قیاس است
چون شناختی انواع اعلال و ادغام و تخفیف همزه پس بدانکه هر یکے
ازین مبنی بر قوانین تصریف بود و آن قوانین که در کلام عرب حاجت بدان

۱ در اصل بقول بیع
۲ در اصل ابدا فرود
۳ در اصل واخ و لعد
۴ در اصل واخ شد
۵ در اصل ابدا فرود
۶ در اصل لم یمد
۷ در اصل لم یبع
۸ در اصل لم یبع
۹ در اصل لم یبع
۱۰ در اصل لم یبع
۱۱ در اصل لم یبع
۱۲ در اصل لم یبع
۱۳ در اصل لم یبع
۱۴ در اصل لم یبع
۱۵ در اصل لم یبع
۱۶ در اصل لم یبع
۱۷ در اصل لم یبع
۱۸ در اصل لم یبع
۱۹ در اصل لم یبع
۲۰ در اصل لم یبع
۲۱ در اصل لم یبع
۲۲ در اصل لم یبع
۲۳ در اصل لم یبع
۲۴ در اصل لم یبع
۲۵ در اصل لم یبع
۲۶ در اصل لم یبع
۲۷ در اصل لم یبع
۲۸ در اصل لم یبع
۲۹ در اصل لم یبع
۳۰ در اصل لم یبع
۳۱ در اصل لم یبع
۳۲ در اصل لم یبع
۳۳ در اصل لم یبع
۳۴ در اصل لم یبع
۳۵ در اصل لم یبع
۳۶ در اصل لم یبع
۳۷ در اصل لم یبع
۳۸ در اصل لم یبع
۳۹ در اصل لم یبع
۴۰ در اصل لم یبع
۴۱ در اصل لم یبع
۴۲ در اصل لم یبع
۴۳ در اصل لم یبع
۴۴ در اصل لم یبع
۴۵ در اصل لم یبع
۴۶ در اصل لم یبع
۴۷ در اصل لم یبع
۴۸ در اصل لم یبع
۴۹ در اصل لم یبع
۵۰ در اصل لم یبع
۵۱ در اصل لم یبع
۵۲ در اصل لم یبع
۵۳ در اصل لم یبع
۵۴ در اصل لم یبع
۵۵ در اصل لم یبع
۵۶ در اصل لم یبع
۵۷ در اصل لم یبع
۵۸ در اصل لم یبع
۵۹ در اصل لم یبع
۶۰ در اصل لم یبع
۶۱ در اصل لم یبع
۶۲ در اصل لم یبع
۶۳ در اصل لم یبع
۶۴ در اصل لم یبع
۶۵ در اصل لم یبع
۶۶ در اصل لم یبع
۶۷ در اصل لم یبع
۶۸ در اصل لم یبع
۶۹ در اصل لم یبع
۷۰ در اصل لم یبع
۷۱ در اصل لم یبع
۷۲ در اصل لم یبع
۷۳ در اصل لم یبع
۷۴ در اصل لم یبع
۷۵ در اصل لم یبع
۷۶ در اصل لم یبع
۷۷ در اصل لم یبع
۷۸ در اصل لم یبع
۷۹ در اصل لم یبع
۸۰ در اصل لم یبع
۸۱ در اصل لم یبع
۸۲ در اصل لم یبع
۸۳ در اصل لم یبع
۸۴ در اصل لم یبع
۸۵ در اصل لم یبع
۸۶ در اصل لم یبع
۸۷ در اصل لم یبع
۸۸ در اصل لم یبع
۸۹ در اصل لم یبع
۹۰ در اصل لم یبع
۹۱ در اصل لم یبع
۹۲ در اصل لم یبع
۹۳ در اصل لم یبع
۹۴ در اصل لم یبع
۹۵ در اصل لم یبع
۹۶ در اصل لم یبع
۹۷ در اصل لم یبع
۹۸ در اصل لم یبع
۹۹ در اصل لم یبع
۱۰۰ در اصل لم یبع

واعلال وتغییر آن را مبنی بر قوانین تصریف دانند چون یَعِدُ بروزن یَفعِلُ نیست
در اصل یَوعِدُ بروزن یَفعِلُ گویند و قَالَ بروزن فَعَلَ نیست در اصل قَوَلَ بروزن
فَعَلَ پیدا آرند همچنین سائر صور اعلال و ادغام و تخفیف همزه چون قُرْبٌ در اصل
قُرُبٌ بود و قَرَرْ در اصل قَرِرَ بود و یَمُرُّ در اصل یَمْرُرُ بود اعلال تخفیف کردن
حرف علت بود بابدال یا باسکان یا بحذف و ابدال داشتن حرفی بود
بجای حرفی دیگر چون قَالَ که در اصل قَوَلَ بود و اسکان انگندن حرکت
بود چون یَدْعُوْ که در اصل یَدْعُوُ بود و حذف انگندن حرف بود چون یَجِبُ
که در اصل یَوْجِبُ بود و ادغام در لغت آوردن لگام در دهن اسپ بود
و در اصطلاح صرفیان در آوردن حرفی بود در حرف مانند آن چنانکه از دو
حرف یک حرف مشدد کرده شود چون مَدَّ در اصل مَدَدَ بود حرف اول را مدغم
خوانند و حرف دوم را مدغم فیه و ابدال برسه گونه است بدل از حروف اصلی
چون قَالَ و بَاعَ و بدل از حروف زائده چون ضُوْرِبَ و بُوْيِعَ که واو ایشان بدل است
از الف ضَارَبَ و بَايَعَ و آن زائده است و بدل از بدل چون یَدْعُوْنَ که واو
بر قضیه که الف ایشان بدل است از یا و یا بدل است از واو و اسکان بر دو
گونه است اسکان بغیر نقل حرکت چون یَدْعُوْ و یَرْمِیْ و اسکان بنقل حرکت چون

و و د و مهموز فا و اجوف چون اس و اوس و مهموز فا و ناقص چون
اتی و اتی مهموز فا و لفیف مقرون چون اوی و اوی و مهموز عین و مثال چون
واد و واد و مهموز عین و ناقص چون رای و رای و مهموز عین و لفیف مفروق
چون وای و وای و مهموز لام و مثال چون ودا و ودا و مهموز لام و اجوف چون
نادو و نادو چون شناختی اجناس اسماء و افعال را پس بدانکه صرف
صحیح بر اصل خود است یعنی بر حال خود دست تغلیل و تغییر نمی پذیرد و صرف مهموز
فا و مثال بر وفق صرف صحیح است مگر در چند محل که یاد خواهم کرد انشاء الله تعالی
و صرف اجوف از تفعیل و مفاعلة و تفعل و تفاعل نیز حکم صرف صحیح دارد چون تجوّز
یتجوّز تجوّزاً فهو متجوّز و تجوّز یتجوّز تجوّزاً فهو متجوّز و تعاون یتعاونان تعاوناً فهو متعاونٌ
و تعاین یتعاینان تعایناً فهو متعایِنٌ و تجاور یتجاوران تجاوراً فهو متجاوِرٌ و تغیّر یتغیّر تغیّراً فهو متغیّرٌ و
تناول یتناولان تناولاً فهو متناوِلٌ و تغایر یتغایران تغایراً فهو متغایِرٌ جزین چهار
باب که مذکور است از اجوف و همه ابواب ناقص جای اعلال و تغییر است و
هرچه از آن بر وزن صحیح آید بر اصل خود باشد چنانچه یدعون و یرمین بر وزن
یفعلن و یفعلن چنانچه وعون و رمین بر وزن فعلن آمده است بر
اصل باشد و آنچه بر وزن صحیح نیست برای وی اصلی بر وزن صحیح پیدا آرند

بدو حرف اما مثل یک حرف برسه گونه است مثل فا چون و عد و یسر و وعد
و یکسر که این را مثال نیز گویند و مثل عین چون قال و باع و قول و بیع این را
اجوف نیز گویند و مثل لام چون غزا و رمی و غزو و دعی و این را ناقص نیز گویند
و مثل بدو حرف برد و گونه است مثل فا و لام چون وقی و وشی و وفی و وسی
و این را لفیف مفروق نیز گویند و مثل عین و لام چون طوی و حیی و طوی
و حیی و مثل فا و عین چون ویل و یوم و این نوع در فعل کمتر است و این هر دو
نوع را لفیف مقرون گویند و مثل سه حرفی بغایت کمتر است جز لفظ واو
و یای ندا و دو کلمه دیگر که بافته نشده است و مضاعف آن باشد که
از حروف اصلی او دو حرف صحیح از یک جنس باشند در مثالی بجای عین
و لام چون مدّ و فرّ و سبّ و عدّ و در رباعی بجای فا و لام اول و عین
و لام ثانی چون زلزل و زخرخ و دندب و مقمقص پس مجموع
اصول اجناس استفادا فعال ده نوع مذکور است یعنی صحیح و
مهموز فا و مهموز عین و مهموز لام و مثال و اجوف و ناقص و لفیف
مفروق و لفیف مقرون و مضاعف و ده نوع دیگر از اجناس مرکب
است مضاعف و مهموز فا چون امم و ألم و مضاعف و مثال چون

باشد باضغطه همزه باشد چون اَمَرَ و سَاَلَ و قَرَءَ و فَرَّءَ و رَءُسَ و بُوءِسَ
و همزه را الف می گویند بطریق مجاز چون الف وصل و الف قطع
و الف استفهام همزه را در خط یک صورت نیست در اول کلمه بصورت
الف مے نویسند چون اَب و اُم و ابن و در اوسط کلمه اگر همزه ساکن
باشد بر وفق حرکت ماقبل اومے نویسند چون بُؤس و رَأس و ذِئب
و اگر متحرک باشد بر وفق حرکت نفس اومے نویسند چون سَاَلَ و یَسئَمُ
و رَؤُف و اگر در آخر کلمه باشد و ماقبل او متحرک بود بر وفق حرکت
ماقبل او می نویسند چون قَرَأَ و طَرُؤَ و وَقِئَ و اگر ماقبل او ساکن باشد
او را در خط صورتی نیست چون جزء و خبء و وضؤ مگر آنکه در آخر او چیزی متصل
شود و انگاه بر وفق حرکت نفس اومی نویسند چون هذا جزؤک و رأیت جزأک و نظرت
الی جزئک بدان که هرجا که همزه را بصورت یا نویسند نقطه کردن دران یا محض
خطاست چون قائل و بائع و مانند آن و این نزدیک ابو علی فارسی است و اتفاق اکثر
اهل تصریف هم برین ست زیرا که این همزه است بصورت یا و همچنین هر الفے
که بصورت یا می نویسند آنرا نیز نقطه کردن خطاست چون رَمَی و بِرَای زیرا که
این الف ست مرقوم بصورت یا و متصل بر دو گونه است متصل بیک حرف و منفصل

۴ از جهت رفع التباس بخلاف صورت اول که این از التباس است کذا قال المحقق السیوطی فی شرح النقایة ۱۲ مودی انور

سه اند واو والف و یا که مجموع وی وای باشد و این حروف را حرف مد و لین نیز گویند اما حرف علت ازان گویند که اغلب بر زبان علیلان میروند و اعلال جاری در انهاست و همه ازان گویند که بمد حرکت متولد اند یعنی واو بمد ضمه متولد ست و الف بمد فتحه متولد ست و یا بمد کسره متولد ست و هم ازین جهت واو اخت ضمه است و یا اخت کسره و الف اخت فتحه است و لین ازان گویند که ضعیف اند بمنزله نفس باشند و هم ازین جهت حرکت ثقیل بر خود و حرکت قوی بر ما قبل خود تحمل نتوانند کرد و از حالی بحالی بسیار گردند گاهی حذف شوند و گاهی بدل شوند و گاهی ساکن شوند و این حروف را ثقیل دارند و ثقیل ترین انهان واو ست پس یا پس الف و الف خطیست منتصب که همیشه ساکن باشد بی ضغطهٔ زبان چون ما و لا و در هیچ اسم متمکن و فعل متصرف الف اصلی واقع نشود مگر آنکه زائده باشد چون ضارب یضارب یا بدل از واو یا بدل از یا باشد چون قال و باع و باب و ناب و یا بدل از حروف مکرر باشد چون دسا ها و در اسماء غیر متمکن چون هولا و در حروف معنوی اصلی باشد غیر مبدل از چیزی چون ما و لا و هر چه متحرک باشد بصورت الف و یا ساکن

تعلیم او درین مختصر جمع کردم و نام او دستور المبتدی نهادم و برای
ترغیب طالبان و ارشاد راغبان سوالها و جوابها درین قوانین مندرج
کردم و بیشتر قواعد متفرقه در سلک ضبط درآوردم و در الفصاح بیان آن
کوشش بلیغ نمودم تا مبتدیان ازو نفع گیرند و از وضوح بیان آن بهره‌مند
شوند و از حق سبحانه تعالی خواستم تا فرزندم عزیز الوجود و هر که این مختصر را بخواند فهم
کامل و علم نافع یابد و از تاریکی جهل بیرون آمده در روشنائی علم افتد و اللہ الموفق
بالاتمام بدان زاد اللہ تعالی علما نافعا وفهما کاملا که جملهٔ اسماء و افعال نزد
اهل تصریف بر چهار گونه است صحیح و مهموز و معتل و مضاعف اما صحیح
آن باشد که حرفی از حروف اصلی وی حرف علت و همزه و دو حرف
صحیح از یک جنس نباشد چون ضَرَبَ و یَعِیشُ و رَجُلٌ و جَعْفَرٌ
و سَفَرْجَلٌ و مهموز آن باشد که حرفی از حروف اصلی وی همزه باشد و
آن بر سه قسم است مهموز الفا چون اَمَرَ و اَخَذَ و اَمْرٌ و اَخَذٌ و مهموز العین چون
سَاَلَ و لَوُمَ و سَئِمَ و مهموز اللام چون قَرَاَ و هَنَاَ و خَطَاَ و مُعتل آن باشد
که حرفی از حروف اصلی وی حرف علت باشد و حروف علت

۱ بدانکه در بعضی نسخ
۲ تعلیم او درین مختصر جمع کردم
۳ نام او دستور المبتدی نهادم
۴ برای ترغیب طالبان
۵ و ارشاد راغبان
۶ سوالها و جوابها درین قوانین مندرج کردم
۷ و بیشتر قواعد متفرقه در سلک ضبط درآوردم
۸ و در الفصاح بیان آن کوشش بلیغ نمودم
۹ تا مبتدیان ازو نفع گیرند و از وضوح بیان آن بهره‌مند شوند
۱۰ و از حق سبحانه تعالی خواستم
۱۱ تا فرزندم عزیز الوجود
۱۲ و هر که این مختصر را بخواند فهم کامل و علم نافع یابد
۱۳ و از تاریکی جهل بیرون آمده در روشنائی علم افتد
۱۴ و اللہ الموفق
۱۵ بالاتمام
۱۶ بدان زاد اللہ تعالی علما نافعا وفهما کاملا
۱۷ که جملهٔ اسماء و افعال نزد
۱۸ اهل تصریف
۱۹ بر چهار گونه است
۲۰ صحیح و مهموز و معتل و مضاعف
۲۱ اما صحیح
۲۲ آن باشد که حرفی از حروف اصلی وی حرف علت و همزه و دو حرف
۲۳ صحیح از یک جنس نباشد
۲۴ چون ضَرَبَ و یَعِیشُ و رَجُلٌ و جَعْفَرٌ
۲۵ و سَفَرْجَلٌ
۲۶ و مهموز آن باشد که حرفی از حروف اصلی وی همزه باشد و
۲۷ آن بر سه قسم است
۲۸ مهموز الفا چون اَمَرَ و اَخَذَ و اَمْرٌ و اَخَذٌ
۲۹ و مهموز العین چون سَاَلَ و لَوُمَ و سَئِمَ
۳۰ و مهموز اللام چون قَرَاَ و هَنَاَ و خَطَاَ
۳۱ و مُعتل آن باشد
۳۲ که حرفی از حروف اصلی وی حرف علت باشد و حروف علت

۱ بدانکه در بعضی نسخ
۲ تعلیم او درین مختصر جمع کردم
۳ نام او دستور المبتدی نهادم
۴ برای ترغیب طالبان
۵ و ارشاد راغبان
۶ سوالها و جوابها درین قوانین مندرج کردم
۷ و بیشتر قواعد متفرقه در سلک ضبط درآوردم
۸ و در الفصاح بیان آن کوشش بلیغ نمودم
۹ تا مبتدیان ازو نفع گیرند و از وضوح بیان آن بهره‌مند شوند
۱۰ و از حق سبحانه تعالی خواستم
۱۱ تا فرزندم عزیز الوجود
۱۲ و هر که این مختصر را بخواند فهم کامل و علم نافع یابد
۱۳ و از تاریکی جهل بیرون آمده در روشنائی علم افتد
۱۴ و اللہ الموفق
۱۵ بالاتمام
۱۶ بدان زاد اللہ تعالی علما نافعا وفهما کاملا
۱۷ که جملهٔ اسماء و افعال نزد
۱۸ اهل تصریف
۱۹ بر چهار گونه است
۲۰ صحیح و مهموز و معتل و مضاعف
۲۱ اما صحیح
۲۲ آن باشد که حرفی از حروف اصلی وی حرف علت و همزه و دو حرف
۲۳ صحیح از یک جنس نباشد
۲۴ چون ضَرَبَ و یَعِیشُ و رَجُلٌ و جَعْفَرٌ
۲۵ و سَفَرْجَلٌ
۲۶ و مهموز آن باشد که حرفی از حروف اصلی وی همزه باشد و
۲۷ آن بر سه قسم است
۲۸ مهموز الفا چون اَمَرَ و اَخَذَ و اَمْرٌ و اَخَذٌ
۲۹ و مهموز العین چون سَاَلَ و لَوُمَ و سَئِمَ
۳۰ و مهموز اللام چون قَرَاَ و هَنَاَ و خَطَاَ
۳۱ و مُعتل آن باشد
۳۲ که حرفی از حروف اصلی وی حرف علت باشد و حروف علت

INDIAN INSTITUTE
OXFORD

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي يصرف الاحوال ويخفف الاثقال ويكشف العلل ويصلح العمل
والصلوة على رسوله محمد الذي اسس قواعد الدين وابنية الاسلام وعلى آله واصحابه
الذين بذلوا مجهودهم في استنباط قوانين الحلال والحرام پس از حمد وصلوة ميگويد
بندهٔ ضعيف گنهگار شرمسار اميدوار مغفرت پروردگار متعلم حقير صفي بن نصير
اصلح الله تعالى حاله وخفف اثقاله هرگاه فرزندم شيخ الاسلام ابو المكارم
اسمعيل رزقه الله تعالى علما نافعا وفهما كاملا تصريف بنج گنج بگرفت الله تعالى
حسن توفيقه تمام كرد خواستم كه كتابي ديگر در علم صرف تعليم كنم هيچ كتابي لائق
تعليم او نيافتم پس چند قوانين اعلال وابدال وتخفيف همزه وادغام برا

بسم الله الرحمن الرحيم

بترسانيدن خداست سپاس
متحير ميگرداند حالات مخلوق را بيك
ے گنبد بارها داده دور هفتم پرچار ديوار
ونيك ميسازد كرده اند ودرود نامحدود
بادبر رسول وسے كه محمد مصطفے صلعم
عليه وآله وسلم كه محكم كرده است قواعد
دين وبنا هاي اسلام را وبر آل او صحابه
وے كه صرف كرده اند سعي خود را در

بلا دور كردن قواعد حلال
نيكو كردن وضع اسباب حلال
گرفتار كه در آنها
دست دراز كردن
اصول يعرف بها احوال
الصرف علم باصول يعرف بها احوال
الفقه
صيانة اللسان عن الخطاء في الفقه
حيث الصيغة

Dastoor ul Moltaee

Dastūr al-mubtadī.

49 D 110

~~49 D 18.~~

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.
Presented
by
Munshi Newul Kishore.